

اخلاق علی علیه السلام یکی از مهم‌ترین عواملی بود که عمر دولت دادگر او را بسیار کوتاه کرد؛ درحالی‌که به راحتی می‌توانست تنها با دست کشیدن از بعضی مبانی ثابت اخلاقی‌اش، حکومت خود را برای زمان طولانی پایدار نماید؛ اما در آن هنگام دیگر او علی نبود، و اگر چنین می‌کرد (و از ابوالحسن علیه السلام چنین نسبت‌هایی بسی به دور است) ما از تمام این زیبایی که در اوست و شیفته آن هستیم محروم می‌شدیم. اخلاقی که درک آن برای کسانی که به جای حجت، برای خود ولی فقیه‌ی قرار دادند و گفتار و رفتار و سلوک او را به دور از اشتباه قلمداد کردند، به گونه‌ای که هیچ اعتراض و تحقیق و دقت نظری را بر نمی‌تابد، سخت و دشوار است.

سید احمد الحسن، پیک صفحه، ج ۲، ص ۳۶۲.

گفت‌وگوی داستانی درباره دعوت فرستاده عیسی مسیح | قسمت آخر

روان‌پریشی پنهان: اختلال ناشی از منیت

هابیل صلح‌جو

پی‌آواز حقیقت بدویم | قسمت سوم

گرتوکل می‌کنی، درکارکن ...



سید احمد الحسن کیست؟

سید احمد الحسن، فرزند سید اسماعیل، فرزند سید صالح، فرزند سید حسین، فرزند سید سلمان، فرزند امام محمد بن الحسن العسکری علیه السلام است. ایشان وصی و فرستاده امام مهدی علیه السلام است و برای هدایت و زمینه سازی ظهور مقدس مبعوث شده است. همان یمانی موعود، برای شیعیان و همان مهدی متولد شده در آخرالزمان نزد اهل سنت که رسول الله صلی الله علیه و آله بشارت تولد ایشان را داده اند و نیز فرستاده ای از سوی حضرت عیسی علیه السلام و حضرت ایلیا علیه السلام برای مسیحیان و یهودیان است. ایشان دعوت الهی خویش را به دستور پدر بزرگوارش امام مهدی علیه السلام، در سال ۱۹۹۹ در نجف اشرف، پایتخت دولت عدل الهی آغاز نمودند و از آنجا دعوت امام مهدی همچون دعوت رسول الله به همه جهان انتشار یافت. سید احمد الحسن برای اثبات حقانیت خویش، به قانون معرفت حجت های الهی احتجاج می کنند: این قانون از سه اصل تشکیل می شود:

۱. نص الهی؛ یعنی وصیت شب وفات رسول الله صلی الله علیه و آله را مطرح کرده اند و نام مبارک احمد به عنوان مهدی اول در آن ذکر شده است.
۲. علم و حکمتی که برای هدایت همه مردم ارائه داده و با آن، همه علمای ادیان و بزرگان الحاد را به تحدی فراخوانده اند.
۳. پرچم البیعة لله (دعوت به حاکمیت خدا)

ایشان یکی از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در وصیت آن حضرت در زمان وفاتش به وی تصریح شده است: از اباعبدالله جعفر بن محمد از پدرش امام باقر از پدرش صاحب پینه ها زین العابدین از پدرش حسین زکی شهید از پدرش امیرالمؤمنین؛ که فرمود: «ای ابالحسن، صحیفه و دواتی حاضر کن؛ و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وصیتش را املا فرمود تا به اینجا رسید که فرمود: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و پس از آن ها دوازده مهدی. ای علی، تو نخستین دوازده امام هستی... و ایشان دوازده امام اند و سپس دوازده مهدی خواهد بود... پس اگر زمان وفاتش رسید، آن [خلافت] را به فرزندش، نخستین مهدیین تسلیم کند که سه نام دارد، نامی مانند نام من و نام پدرم که عبدالله و احمد است، و نام سوم مهدی است و او اولین ایمان آورندگان است.»

پایه‌های خرد

فهرست

هابیل صلح جو..... ۳

روان پریشی پنهان: اختلال ناشی از منیت | قسمت اول..... ۷

گفت‌وگوی داستانی درباره دعوت فرستاده
عیسای مسیح | قسمت آخر..... ۲۰

پی‌آواز حقیقت بدویم | قسمت سوم..... ۲۹

گرتوکل می‌کنی، درکارکن..... ۳۲



نشریه زمان ظهور

شماره ۲۰۰، جمعه ۱ فروردین ۱۴۰۴،
۲۱ رمضان ۱۴۴۶، ۲۱ مارس ۲۰۲۵
صاحب امتیاز: مؤسسه وارثین ملکوت

راه‌های ارتباطی:
WWW.VARESin.ORG
WWW.ALMAHDYOON.CO



هرگونه برداشت از هفته‌نامه با ذکر منبع بلامانع است.

زمان ظهور منتظر دریافت نظرات، پیشنهادات و انتقادات
سازنده شما عزیزان است.

الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد وآله
الطاهرين

هابیل صلح جو

از دیرباز، داستان کشمکش و دعوای دو پسر حضرت آدم علیه السلام نقل محافل بوده و داستان سرایان آن را نسل به نسل نقل کردند، بدون این که به حقیقت آن توجه داشته باشند. در بیشتر این نقل ها، داستان را به نحوی دگرگون نشان داده اند که انسان از شنیدن آن احساس شرم می کند. عده ای که دین را نمی فهمند می گویند دو برادر برای تصاحب دو خواهر خودشان با یکدیگر به نزاع پرداخته اند و پس از قضاوت خداوند، قایل - لعنت الله علیه - بر برادر خود هابیل هجوم برده و او را به قتل رسانده است.

این عده بدون توجه به اصل حرمت زنا و به ویژه زنا با محارم، حکم رانده اند و متأسفانه مدعیان شیعه نیز علاوه بر خطای گذشتگان، احادیث اهل بیت علیهم السلام را که صراحتاً هرگونه نزاع بر سر وقوع زنا در این واقعه را رد می کنند، نادیده می گیرند.

به قلم کاظم محمدی



ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ (و خبر دو پسر آدم را به حق بر آنها بخوان، زمانی که قربانی تقدیم کردند. پس، از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد، [قایل] گفت حتماً تو را می‌کشم، [هابیل] گفت تنها از پرهیزکاران پذیرفته می‌شود. اگر تو دست دراز کنی تا مرا بکشی، من دست دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم، من از خداوند پروردگار جهانیان می‌ترسم. من می‌خواهم که تو گناه من و گناه خودت را بر دوش گیری، پس از یاران آتش باشی و این چنین است سزای ستمکاران).

در این آیات، همان‌طور که می‌بینیم، هابیل علیهما السلام بعد از این که از طرف قایل - لعنت‌الله‌علیه - تهدید به قتل می‌شود، می‌گوید اگر تو بخواهی مرا بکشی، من بر کشتن تو تلاشی نمی‌کنم.

تمام این تلاش‌های مذبحانه با هدف توجیه این مدعا صورت می‌گیرد که: «حضرت آدم علیهما السلام، اولین انسان روی زمین بوده و از پدر و مادر متولد نشده است.» خوب بود این عده از خود می‌پرسیدند چه چیزی را فدا کرده و می‌خواهند چه چیزی را به دست آورند؟

اما گذشته از این، در آیاتی که خداوند طی آن، داستان رقابت دو برادر را نقل می‌کند، نکته‌ای وجود دارد که نگاه‌ها را به سوی خود جلب می‌کند: (وَ أَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَ لَمْ يَقْبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِدِي إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبْوءَ بِيَأْمِي وَ إِنَّمَا فَتْكُوكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَ



رقابت برای انتخاب همسر، تنها به دلیل ادامه نسل و حفظ و انتقال ژن‌هاست، درحالی که هابیل علیهما السلام برای این مسئله تلاش نمی‌کند، بلکه کاملاً برعکس، او ژن را رها کرده و از تقوا، ترس از خداوند، گناه و روز قیامت سخن می‌گوید. خوب است پیرسیم اگر حضرت هابیل علیهما السلام برای تصاحب خواهر زیباتر تلاش می‌کند، چرا برای حفظ جان خود هیچ تلاشی نمی‌کند، بلکه اعلام می‌کند که اگر تو بخواهی مرا به قتل برسانی، من دست به خون تو آلوده نخواهم کرد؟ کدام یک در اولویت قرار دارد؟ حفظ جان یا تصاحب همسر زیبا؟

لعنت‌الله‌علیه - صرفاً ازدواج بود و حتی اگر فرض کنیم حضرت هابیل علیهما السلام، قدرت جسمانی کافی برای مقابله با قایل - لعنت‌الله‌علیه - را نداشت، کافی بود از رقابت انصراف دهد، چرا که از آنجا که حضرت هابیل علیهما السلام ازدواج کرده بود و صاحب فرزند هم بود، نیازی به ازدواج مجدد نمی‌بیند که بخواهد جان خود را در این راه از دست بدهد!

علاوه بر تمام این موارد، می‌بینیم خداوند بعد از قتل حضرت هابیل علیهما السلام به دست قایل ملعون، می‌فرماید: (مَنْ أَجَلَ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا ...) [۳] (از این رو بر بنی اسرائیل نوشتیم که اگر کسی انسانی را

کسی نمی‌تواند بگوید احتمالاً حضرت هابیل علیهما السلام از لحاظ بدنی ضعیف‌تر بوده است، چرا که حتی ضعیف‌ترین موجودات نیز برای حفظ جان خود تلاش می‌کنند. از سویی دیگر، اگر قایل - لعنت‌الله‌علیه - آن قدر از حضرت هابیل علیهما السلام قوی‌تر بود که او نمی‌توانست در برابرش هیچ مقاومتی کند، چه دلیلی وجود دارد که برای روشن شدن حق، قربانی کنند و خدا را قاضی قرار دهند؟ از طرفی، در روایات می‌بینیم حضرت هابیل علیهما السلام پیش از این ازدواج کرده بود و از این ازدواج، صاحب فرزند نیز شده بود: «زَوْجِ آدَمَ حَوْرَةَ بَنَتْ شَيْثَ مِنْ هَبَةِ اللَّهِ بَنَ هَابِيلَ» [۲] «حضرت آدم علیهما السلام، حوره دختر شیت بن هب‌الله را به ازدواج هب‌الله پسر هابیل علیهما السلام درآورد.» بنابراین، اگر مسئله رقابت بین حضرت هابیل علیهما السلام و قایل -

نه برای خون خواهی یا فساد در زمین بکشد، مانند این است که تمام انسان ها را کشته است و اگر کسی آن را زنده کند، مانند این است که تمام انسان ها را زنده کرده است).

یعنی مسئله قتل حضرت هابیل علیه السلام نزد خداوند گران و سنگین محسوب شده و آن را معادل قتل تمام انسان ها به حساب می آورد. اما چگونه ممکن است قتل یک انسان عادی، قتل تمام انسان ها به شمار آید؟

در این زمینه، گمانه زنی های کودکانه ای مطرح شده است، از جمله این که کسی که یک قتل مرتکب شود جرئت قتل تمام انسان ها را نیز خواهد داشت؛ و با استناد به این که «بنی آدم اعضای یک پیکرند»، نتیجه می گیرند که با قتل یک نفر تمام آنها کشته می شوند! مانند همیشه، کلاف سردرگم معماهای دینی را باید از حجت ناطق خدا پرسید. اکنون می خواهیم پاسخ صحیح را از سید احمد الحسن یمانی موعود بخوانیم تا حقیقت را آن گونه که هست بدانیم. ایشان می فرماید: «خداوند به آدم علیه السلام دستور داد هابیل علیه السلام را به عنوان وصی اش تعیین کند. هنگامی که قابیل متوجه شد، بر این فرمان تعیین (وصی) اعتراض کرد. آدم به او خبر داد که این فرمان از سوی خداوند است و نه از جانب خودش؛ و آدم علیه السلام آن دو را به پیشکش کردن قربانی در راه خدا فرمان داد. هابیل علیه السلام قوچ فربه ای آورد و قابیل خوشه هایی تلف شده. قربانی هابیل علیه السلام پذیرفته شد و آتش آن را بلعید. آتش کینه در نفس قابیل شعله کشید و شیطان - لعنت الله علیه - او را برکشتن برادرش وسوسه کرد و نفس امّاره اش او را به کشتن برادر ترغیب نمود. قابیل از روی حسادت، هابیل علیه السلام را به قتل رسانید، چرا که او وصی آدم بود و به این ترتیب وعده ابلیس - لعنت الله علیه - برگمراه کردن محقق شد؛ قابیل را اغوا نمود و او را به درد خود که همان منیت و تکبر است و مرض حسادت از ملزوماتش است، مبتلا ساخت.» [۴] خداوند از هابیل علیه السلام پذیرفت و او وصی آدم علیه السلام شد و از قابیل نپذیرفت. بنابراین قابیل به هابیل علیه السلام حسادت ورزید و او را به قتل تهدید کرد. پاسخ هابیل این گونه بود: (لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ) (اگر تو بر من دست گشایی تا مرا بکشی، من بر تو دست نگشایم که تو را بکشم. من از خدا که پروردگار جهانیان است می ترسم).

در نظر اوصیاء علیهم السلام، دنیا هیچ چیز به حساب نمی آید، چرا که دنیا در نظر خداوند به اندازه بال پشه ای هم ارزش ندارد.

چه بسیار این وضعیت (وضعیت فرزندان آدم) تکرار شده است و به همین دلیل خداوند متعال می فرماید: (اَتْلُ) (بخوان)، یعنی به آنان بگو و برایشان بیان کن و



(أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا) [۸] (که هرکس، شخص دیگری را نه به قصاص قتل کسی یا ارتکاب فسادی بر روی زمین بکشد، گویی همه مردم را کشته باشد)، یعنی کسی که یک وصی را بکشد، همه مردم را کشته است، چراکه وصی و پیامبر، پدر و رهبر و امام این امت است. کسی که خود امام یا شخصیت امام را می‌کشد، امتی را کشته است، چراکه سبب گمراهی و انحراف آنها می‌شود. کسی که وصی یا پیامبری را یاری دهد و فرمان او را آشکار سازد و او را یاری دهد و امرش را برای مردم بیان کند: (وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا) (و هرکس به او حیات بخشد چون کسی است که همه مردم را حیات بخشیده باشد).

فرستادگان (ع) بی‌نات و دلایل روشن آوردند و با این حال مردم آنان را کشتند - خودشان و شخصیت‌هایشان را - و از هر زیاده‌خواه متکبر ملعونی که خود را منتسب به جایگاه و مقام اوصیا (ع) می‌داند پیروی کردند؛ کسانی مانند سامری و امثال او (وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ) [۹] (و به تحقیق، فرستادگان ما همراه با دلایل روشن بر آنها مبعوث شدند، سپس بسیاری از آنها همچنان بر روی زمین از حد خویش تجاوز می‌کردند).

به آنان بشناسان؛ چراکه این وضعیتی است که در هر زمان و با هر وصی تکرار می‌شود. سامری، پسرخاله موسی (ع) و رهبر لشکریان اوست، ولی به او حسادت می‌ورزد و او را می‌کشد؛ از این جهت که با گمراه کردن بنی اسرائیل، عملکرد موسی (ع) را کشته است و حتی خودش و کسانی که با او همراهی می‌کردند، خواستند هارون (ع) وصی موسی (ع) را نیز به قتل برسانند. با این حال، هنگامی که موسی (ع) بازگشت، سامری را به قتل نرسانید، بلکه (قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ) [۵] (گفت: برو، در زندگی این دنیا چنان شوی که پیوسته بگویی: به من نزدیک نشوید). گویی این دو، هابیل و قابیل هستند، وضعیتی که با هر وصی تکرار می‌شود. (وَأْتَلَّ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ) (و خبر راستین دو پسر آدم را برایشان بخوان)، یعنی همیشه برایشان بخوان. در هر زمانی، فرزندان آدم را می‌بینیم: وصی مظلوم پایمال شده که حقش غصب شده و خودش یا شخصیتش کشته شده است، و قاتل ملعونی که حق وصی را غصب می‌کند، درحالی‌که پند نمی‌گیرند، بلکه غفلت و جهالت همچنان ادامه دارد. (يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ) [۶] (آنان به ظاهری از زندگانی دنیا آگاهند و از آخرت بی‌خبرند). [۷]



وضعیت وصی امام مهدی (ع) نیز این چنین است؛ کسی که او را حیات بخشد گویی همه مردم را زندگی بخشیده است، تمام مردم زمین را، چراکه او برانگیخته شده است تا همه مردم زمین را هدایت کند. (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا) [۱۰] (او کسی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن دین را بر همه ادیان پیروز گرداند و شهادت خدا کافی است). بنابراین کسی که وصی امام مهدی (ع) را به قتل برساند، گویی همه مردم را کشته است، گویی محمد، علی، فاطمه، امامان، پیامبران، اوصیا و فرستادگان (ع) را کشته است! [۱۱]

منابع:

[۹] همان
[۱۰] سورة فتح، آیه ۲۸.
[۱۱] سید احمد الحسن، روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، ج ۳، ص ۳۵ و ۳۶.

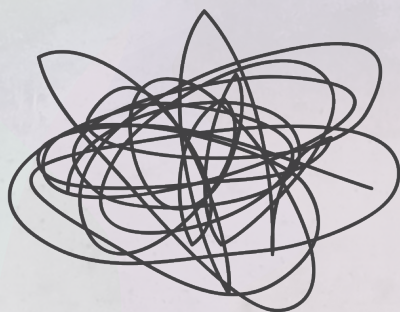
[۶] سورة روم، آیه ۷.
[۷] سید احمد الحسن، روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، ج ۳، ص ۳۳ و ۳۴.
[۸] سورة مائده، آیه ۳۲.

[۱] سورة مائده، آیه ۲۷-۲۹.
[۲] سید هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۸۰.
[۳] سورة مائده، آیه ۳۲.
[۴] سید احمد الحسن، متشابهات، ج ۴، ص ۳۰، سؤال ۱۲۵.
[۵] سورة طه، آیه ۹۷.

روان‌پریشی پنهان: اختلال ناشی از منیت

اقامت اول

به قلم مریم احمدیار



پیش‌گفتار

شاید این روزها که روح جامعه دردمند است، شنیدن دعای «الهی خوشبخت بشی، مادر...» از دهان مادرزرگ‌ها جزء معدود اتفاقاتی باشد که می‌تواند جان تازه‌ای ببخشد به لبخندهای رنگ‌پریده‌مان، و دل خوشمان کند به رؤیای خوشبختی... ما آرزوها، هدف‌گذاری‌ها، رفتارها و تمامی تلاش‌هایمان را می‌ریزیم به پای افسانه شیرین خوشبختی تا روزی سر از واقعیت زندگی‌مان بیرون بیاورد. اما متأسفانه آنچه در طول پیشرفت‌های بشری‌مان نصیبمان شده است، آماری است که نشان می‌دهد حال دل بشر روز به روز بدتر می‌شود! طبق برآورد سازمان بهداشت جهانی، از هر چهار نفر، یک نفر در طول زندگی حداقل به یکی از اختلالات روانی مبتلا می‌شود و شیوع بیماری‌های روانی، به‌ویژه در کشور ما ایران، به شکل نگران‌کننده‌ای در حال افزایش است. [۱] علاوه بر این، افرادی هستند که از افسردگی‌های خفیف، سوگ‌های حل‌نشده، اختلالات اضطرابی خفیف تا متوسط، فوبیا، اختلالات شخصیت و ... رنج می‌برند، که معمولاً نه بیماری‌شان تشخیص داده می‌شود و نه برای درمان مراجعه می‌کنند. اگر این تعداد را هم در کنار آمار سازمان بهداشت جهانی قرار دهیم، شاید اوضاع وخیم‌تر از آنی باشد که به نظر می‌آید.



خداوند بر روی زمین (معصومان) است.

اصل دین، امامی است که به او خلافت الهی داده شده است و در هر زمانی نماینده حقیقی دین محسوب می‌شود. [۸] بنابراین راز شفای درونمان و داشتن زندگی سالم در دستان خلیفه خداوند است و حال که علم بشر توان التیام زخم‌های روح و روانمان را ندارد، عاقلانه است که به سراغ دین الهی برویم - آغوشی که همیشه برای پناه دادن به انسان باز است - تا نوشداروی دردهای روحی‌مان را در آن جست‌وجو کنیم.

در این مقاله، قصد داریم نگاه جامع‌تری به روان‌شناسی و روان‌درمانی دینی داشته باشیم و به این سؤالات پاسخ دهیم که آیا دین الهی می‌تواند سلامت روان انسان را تأمین کند؟! از منظر دینی، علت اصلی مشکلات و دردهای روان چیست و دین چه راهکارهایی را برای درمان این مشکلات مطرح می‌کند؟!

نشان‌دهنده نیاز درونی ما به دین و ایمان به خداست. یونگ معتقد است دین به انسان آرامش و به وجودش معنا می‌بخشد و راه‌های تحمل مشکلات را به وی می‌آموزد. [۶] ایمان به خدا به انسان اطمینان می‌بخشد و سدی در برابر نگرانی‌های وی در برابر رفتار بی‌رحمانه جهان می‌شود. [۷] متأسفانه آنچه امروزه در میان جوامع به عنوان «دین» رواج پیدا کرده، مانند قطاری است که به واسطه تحریفات دینی از ریل خارج شده است و در نتیجه ما را به مقصد نمی‌رساند. بنابراین پرداختن به جنبه معنوی و دینی با رویکرد صحیح می‌تواند کلید حل معمای دستیابی به سلامت روان باشد. منظور از رویکرد صحیح داشتن، رجوع به اصل دین الهی و جست‌وجوی رهنمودهای دینی در کلام نماینده حقیقی دین و جانشین

البته درباره سلامت روان باید بگوییم موضوع صرفاً بود یا نبود بیماری نیست. روان‌شناسان بسیاری از جمله روان‌کاوان اعتقاد دارند که سلامت روان به معنای مطلق کلمه وجود ندارد و هر فردی ممکن است به درجه و میزانی از بیماری و سلامت روانی برخوردار باشد. [۲] میلر و تورسن، سلامت را سازه‌ای چندبعدی می‌دانند که علاوه بر جنبه‌های بدنی، شناختی و هیجانی **جنبه معنوی** را نیز در بر می‌گیرد. [۳] معنویت به انسان انگیزه می‌بخشد و نقش برجسته‌ای هنگام مواجهه انسان با فشارهای عاطفی، بیماری‌های شدید و مرگ در زندگی پیدا می‌کند. [۴] **اگرچه امروزه بسیاری از انسان‌ها معنویت سکولار را جایگزین دین الهی کرده‌اند، اما بازگشت انسان مدرن به معنویت - پس از مدت‌ها دوری - [۵] خود**



روان‌شناسی دین

واقع تجلی ما در عالم مادی (پست‌ترین عالم) است. تجلی انسان در عالم انفس، همان نفس انسانی است که ممکن است برای بسیاری از ما ناشناخته باشد، اما می‌توانیم تأثیرات آن را احساس کنیم، زیرا بر وجود ما در عالم مادی سیطره دارند. شاید نام ضمیر ناخودآگاه را شنیده باشید؛ از دیدگاه فروید، ضمیر ناخودآگاه مهم‌ترین سطح روان است که انسان‌ها نسبت به آن آگاهی ندارند، اما بیشترین تأثیر را بر رفتارها و شخصیتشان دارد. [۱۰] [۱۱] اگرچه زمانی که فروید مفهوم ناخودآگاه ذهن را بیان کرد، یک تعریف کاملاً مادی از ناخودآگاه ارائه داد. او ابداً از تجلیات غیرمادی انسان آگاهی نداشت و تصور می‌کرد که ضمیر ناخودآگاه یک بعد درونی و ذهنی است و احتمالاً به همین دلیل بود که نتوانست ناخودآگاه را به‌درستی تبیین کند. [۱۲] این امر نشان می‌دهد اگرچه بعد دیگری از انسان وجود دارد که تدبیرکننده بدن است،

موضوع روان‌شناسی دین، «نفس» انسان است. مفهوم نفس در دین الهی با مفهوم روان در روان‌شناسی متفاوت است و اگرچه این دو شباهت‌هایی با یکدیگر دارند، اما نمی‌توانیم آنها را کاملاً معادل یکدیگر بدانیم. روان یا به اصطلاح عامیانه روح یا ذهن، در مکاتب مختلف روان‌شناسی، مفهومی جسمانی دارد و در متعالی‌ترین حالت بازهم وابسته به ماده است. روان ناظر بر بخش‌هایی از ابعاد وجود انسان است که مادی‌اند. [۹] درحالی‌که نفس مفهومی غیرمادی را در بر دارد. عالم مادی که در آن زندگی می‌کنیم، فقط یکی از عوالم آفرینش است. ما انسان‌ها نیز تنها دارای بعد مادی نیستیم و در عوالم دیگر نیز تجلیاتی داریم. بدن مادی و بیولوژیکی انسان در



قوانین و راهبردهایی که دین برای ما قرار می‌دهد معطوف به حقیقت انسان و سعادت اخروی وی (پشت‌بام خانه) است. [۱۶]

از منظر دین الهی، «نفس» خانه دردها معرفی شده است و تنها در صورتی که نفس سالم باشد انسان سالم خواهد بود. سید احمد الحسن [۱۷] - نمایندۀ حقیقی دین از جانب خداوند متعال در زمانه ما- در کتاب «جهاد درب بهشت است» این‌گونه می‌فرمایند:

«نفس که اساس و خاستگاه بلا و خانه دردهاست؛ که اگر در آن، منفذهایی سازگار با شهوات دنیوی نبود، و همچنین اگر در آن «علت‌العلل» (علت اصلی) همه دردها یعنی «من و منیت» نبود، شیطان هیچ راهی بر انسان نمی‌داشت. پس با سلامتی آن انسان سالم و با درد آن انسان بیمار می‌شود و با مرگ آن انسان می‌میرد.» [۱۸]

با توجه به کلام سید احمد الحسن، بیماری انسان از نفس آغاز می‌شود، زیرا سرچشمۀ همه دردها یعنی «من و منیت» در نفس قرار دارد که می‌تواند درب نفس را به‌روی شیطان بگشاید و این‌گونه بیماری به درون سرایت پیدا کند. در اینجا چند سؤال اساسی مطرح می‌شود: منیت چیست و چگونه باعث بروز مشکلات روان می‌شود؟ و آیا منظور از نفوذ شیطان، نفوذ ابلیس و جنیان است؟ از همه مهم‌تر، دین الهی چه راهکاری برای درمان منیت - به‌عنوان علت اصلی همه دردها- و جلوگیری از نفوذ شیطان ارائه می‌دهد؟ برای پاسخ به این سؤالات، ابتدا لازم است با ماهیت نفس بیشتر آشنا شویم و سپس به دو مقولۀ منیت و راهکارهای درمان آن، و جلوگیری از نفوذ شیطان بپردازیم.

اما ما اطلاعات زیادی نسبت به آن نداریم. از این‌رو باید به خلیفۀ الهی رجوع کنیم تا درباره نفس و بیماری نفس به اطلاعات دقیق‌تر و درستی دست پیدا کنیم.

در روان‌شناسی دین، منظور از «نفس» صورت مثالی انسان در آسمان اول است که بر اعمال و رفتار ما در عالم مادی سیطره دارد. این صورت مثالی، شبیه به آن چیزی است که در خواب می‌بینیم. [۱۳] شاید دلیل اصلی این‌که با وجود تمامی تلاش‌ها و تحقیقات نتوانسته‌ایم حلقۀ گمشده سلامت روان را بیابیم، این است که منشأ سلامت روان، نفس است که انسان با سلامت آن سالم و با درد آن بیمار می‌شود. [۱۴] بنابراین **تنها روان‌شناسی برگرفته از دین الهی می‌تواند ما را به شناخت صحیحی از نفس برساند و راهبردهایی ارائه دهد که بتوانیم ریشه تمامی مشکلات خود را تشخیص دهیم و درمان کنیم.**

دین به اصل و حقیقت انسان می‌پردازد. حکایت دین و روان‌شناسی حکایت معمار و نقاش ساختمان است. هنگامی که سقف خانه روانمان نم می‌زند، معمار به اصل می‌پردازد و سقف را درست می‌کند؛ اما نقاش سقف خانه را رنگ می‌زند. اگرچه کار نقاش نیز مهم است، اما چه‌بسا مجبور باشد چندین بار کارش را تکرار کند، زیرا اصل را رها کرده است و با هر برف و بارانی سقف دوباره نم خواهد زد. نظرگاه خداوند ابدآ عالم جسمانی و صورت جسمانی ما (داخل خانه) نیست، [۱۵] زیرا عالم جسمانی از دیدگاه اهل بیت (علیهم‌السلام) سرمنزلی است که ابتدای آن سختی و مشقت است و پایان آن فنا و نیستی است.

می‌کنیم. این عالم از لحاظ رتبه پایین‌ترین عالم است.

عالم ملکوت: عالم مثالی مجرد از ماده است. حقیقت و منشأ هر جسمی در عالم ملک در این عالم است.

عالم عقل: عالم کلی و نورانی (آسمان هفتم) است که اصل و منشأ ملکوت در آن قرار دارد. [۲۱]

آفرینش بدن بیولوژیکی انسان در عالم ملک، و آفرینش نفس انسان، در یکی از عوالم یعنی آسمان اول (عالم انفس) صورت گرفته است و این دو خلقت با یکدیگر متفاوت هستند. بدن بیولوژیکی انسان از ماده تشکیل شده است و ماده بهره‌ای از وجود ندارد، مگر استعدادی برای وجود؛ برای این که وجودی بیابد، باید روح در آن دمیده شود.

اما از آنجایی که روح و جسم از دو جهان متفاوت هستند و نمی‌توانند به یکدیگر اتصال پیدا کنند، نیاز به یک حلقه اتصال -یعنی نفس- دارند. [۲۲] سید احمد الحسن داستان آفرینش اولین نفس انسانی -آدم علیهِ السلام- را از گلی که به آسمان اول بالا برده شد و روحی که در آن دمیده شد را در کتاب «عقاید اسلام و از تو درباره روح می‌پرسند» شرح داده و بیان می‌کند:

«... بنابراین آدم در بهشت دنیوی واقع در آسمان اول [۲۳] آفریده شده است، لذا ما آسمانی هستیم و نفس ما نیز از روح دمیده شده در گل مرفوع (بالا برده شده) خلقت یافته است، تا در این زمین مورد آزمایش و امتحان قرار گیریم؛ و از سوی دیگر، ارواح بتوانند با بدن‌های زمینی که مکان امتحان ما در این عالم جسمانی هستند، تلاقی یابند.» [۲۴]

دنایای درونی ما پر از تعارضات میان تمایلات، خواسته‌ها، نیازها و ... است. «تعارض» حالت هیجانی منفی است که به دلیل ناتوانی در انتخاب بین دو یا چند هدف، انگیزه، موقعیت و ... به وجود می‌آید. [۱۹] کوچک‌ترین اتفاقی مانند دیدن شیرینی می‌تواند ما را بر سر دوراهی قرار دهد، زیرا شیرینی خوشمزه است. اما در عین حال مضر است و انسان را چاق می‌کند. همه ما در طول زندگی، بارها در موقعیت «انتخاب‌های سخت» قرار گرفته‌ایم. برای مثال، گاهی وسوسه می‌شویم دروغ بگوییم که از پیامدهای ناخوشایندی جلوگیری کنیم، اما در عین حال این تمایل با ضوابط اخلاقی‌مان تعارض دارد. در شخصیت انسانی، ترکیب پیچیده و عجیبی وجود دارد، به‌طوری که انسان از یک سو گرایش به فساد، خودبینی و اطاعت از شهوات و برتری پیدا کردن بر دیگران و زندگی دنیوی دارد، از طرفی دارای عقلی هدایتگر است که او را به سوی منزلگاه‌های خیر و خوبی راهنمایی می‌کند و دارای وجدان است و پیوسته یک درگیری درونی میان این دو نیرو در نفس انسان شعله‌ور است. [۲۰] از منظر دینی، ریشه تعارضات درونی، «ماهیت نفس» و چگونگی پیدایش آن است.

همان‌طور که پیش‌تر نیز اشاره کردم، نفس انسان در عالمی دیگر به نام عالم انفس آفریده شده است. به‌طور کلی، عوالم خلق شامل عوالم ملک و ملکوت و عقل می‌شود:

عالم ملک: همین عالم مادی جسمانی است که ما در آن زندگی



همچنین ایشان در کتاب توهّم بی‌خدایی، دلایل آفرینش نفس را این‌گونه ذکر می‌کنند:

«خداوند سبحان و متعال آفرینش آدم را در آسمان اول (آسمان انفس) آغاز نمود، ولی برای این‌که آدم و فرزندانش قابلیت این را داشته باشند که به زمین فرود بیایند و به بدن‌ها متصل شوند، باید گل تا آسمان اول بالا برده و نفس آدم علیه السلام و دیگر مردم از آن آفریده شود. این موضوع ضروری است. از این جهت که روح در این گل مرفوع دمیده شد و این گل، ابزار اتصال روح با جسد شده است. امکان ندارد روح با جسد تماس داشته باشد، به این دلیل که آن دو در دو عالم مختلف و از دو عالم متفاوت هستند و بین آن دو عوالمی قرار دارد. پس باید ابزاری باشد که در همه مراتب و جایگاه‌های واسطه و عوالم بین آسمان جسمانی و آسمان اول، وجودی داشته باشد و زمانی که جسم مرفوع می‌شود، بتواند در این جایگاه‌ها قرار بگیرد و بتواند میان آنها در حرکت باشد... همچنین آغاز آفرینش آدم از گل زمین و آب آن بود، تا نفس او که به زودی در آسمان اول آفریده می‌شود قوت و شهوت را حمل کند تا او را آماده تکثیر و زندگی در همه مناطق زمین کند و او را آماده کند که بر زمین مسلط شود.» [۲۵]

فرشته، نور و عقل، و ترک گفتن شیطان، ظلمت و جهل است.» [۲۶]

اگر نفس مشغول این عالم مادی شود، دیگر توجهی به عالم ملکوت ندارد و به همین دلیل وقتی انسان غذای مادی خود را می‌بخشد، در واقع غذایش را داده است تا نفس از تأثیرات آن و مشغول شدن به جسم رهایی یابد. راه رهایی از تعارضات، انتخاب و برگزیدن نور و عقل و بریدن بندهای دنیوی نفس است و در این میان هیچ سازشی وجود ندارد. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «به‌راستی که بالاترین جهاد، پیکار مرد با نفس خویش است.» [۲۷]

نفس را می‌توان به ظرفی تشبیه کرد که اگر درون آن را از دنیا و منیت پرکنیم، فساد و بدی از آن جاری می‌شود و اگر آن را با یاد خدا پرکنیم، آرامش حقیقی در آن مستقر می‌گردد. خداوند می‌فرماید:

(همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد. آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد.) [۲۸]

بنابراین نفس واسطه و برزخی بین روح و جسم است و در آن هم آثار گل و هم آثار روح (دو عنصر مخالف با یکدیگر) پدیدار شده است. از این رو جای تعجب نیست که خواسته‌ها و تمایلات درونی انسان در تعارض با یکدیگر باشند و هیچ‌گاه به صلح با یکدیگر دست پیدا نکنند. در واقع، تمایلات پست و شهوانی با خواسته‌های والای انسانی در نفس با یکدیگر جمع شده‌اند و نفس انسان از یک طرف به عالم پست جسمانی و از طرف دیگر به عوالم ملکوتی بالا متصل است و از هر دو تأثیر می‌پذیرد.

سید احمد الحسن بیان می‌کند:

«قلب انسان بین دو انگشت از انگشتان رحمان قرار دارد؛ شیطان یک انگشت و فرشته انگشتی دیگر، یا تاریکی یک انگشت و نور انگشتی دیگر، یا جهل یک انگشت و عقل انگشتی دیگر. قلب بین این دو انگشت است، و جهاد با نفس، سعی و تلاش برای رسیدن به خداوند با

بیماری «منیت»

«منیت» یا «انانیت» در لغت‌نامه دهخدا، به معنای نسبت دادن هر چیزی به خود و همه چیز را از خود دانستن است. [۲۹] به منظور واضح شدن معنای منیت، مثالی را ذکر می‌کنم. چشمان خود را لحظه‌ای ببندید و یک خرس قهوه‌ای‌رنگ را تصور کنید. حال تصور کنید که آن خرس تبدیل به یک خرس سفیدرنگ شده است. تغییر رنگ خرس دست چه کسی بود؟ آیا خیال می‌تواند خودش را تغییر دهد یا این که نیازمند شماس است؟ کافی است لحظه‌ای چشمان خود را باز کنید تا آن خیال برای همیشه محو و نابود شود. خیال، بنده شماس است. ممکن است آن خرس قهوه‌ای تصور کند رنگش را به اراده و خواست خودش تغییر داده است، اما زهی خیال باطل!...

حکایت وجود مجازی ما انسان‌ها نیز این‌گونه است. ما همان خیال هستیم که اگر هر چیزی از جمله وجود خودمان را از خود بدانیم و منبع افاضه‌کننده خود را نشناسیم و به او توجه نکنیم، دچار منیت شده‌ایم.

حال اجازه دهید سراغ مثال دیگری برویم. در زمان فرعون، رود نیل فرونشست؛ مردم مصر چندین بار از او تقاضا کردند که آب رود را به جریان اندازد. در نهایت، فرعون گفت همه در بیابان جمع شوید. خودش نیز با آنها رفت، ولی در محلی که نه آنها او را می‌دیدند و نه صدایش را می‌شنیدند، صورت بر روی خاک گذارده و شروع به درخواست و دعا کرد. رود نیل به‌طوری جاری شد که پیش از آن سابقه نداشت. فرعون که درخواستش به حقیقت پیوست، دچار هذیان خودبزرگ‌بینی شده و به مصریان گفت این من

بودم که رود را جاری کردم. همه به سجده افتاده و او را پرستش کردند. سپس، فرشته‌ای به صورت مردی نزد فرعون آمد، گفت پادشاه، بنده‌ای دارم که او را بر سایر بندگان خود امتیاز داده‌ام. اختیار آنها را به او سپرده، کلید خزاین و اموالم در دست اوست، ولی آن بنده با من دشمنی می‌کند. کسی را که من دوست دارم با او دشمن است، هر که را من نمی‌خواهم با او دوستی می‌کند. کیفر چنین بنده‌ای چیست؟ فرعون گفت بسیار بنده ناپسند و بدی است. اگر در اختیار من باشد، او را در دریا غرق می‌کنم. گفت اگر باید چنین شود، تقاضا دارم قضاوت خود را برایم بنویسید. فرعون نوشت سزای چنین بنده‌ای فقط غرق نمودن در دریاست، و آن را به دست او داد. فرشته گفت خوب است این نامه را با مهر خود امضا کنید. فرعون نوشته را گرفت و امضا کرد. آن روز که خداوند اراده کرد فرعون و فرعونیان را غرق کند، فرشته همان نامه را به دستش داده گفت، اینک قضاوتی که درباره خود کردی انجام می‌شود؛ باید غرق شوی. [۳۰]

هر کدام از ما فرعون زندگی خویش هستیم. زمانی که چیزی را طلب می‌کنیم و اتفاق می‌افتد، دعا می‌کنیم و برآورده می‌شود، اراده می‌کنیم و انجام می‌شود، مشکل و مسئله‌ای رخ می‌دهد و راه حل مناسبی به ذهنمان خطور می‌کند و ... و سوسه می‌شویم تا آن را از خودمان بدانیم نه از خداوند متعال. این فریاد «انانیت»، ندایی همیشگی در درونمان است که باید نسبت به آن آگاه و هوشیار باشیم. سید احمد الحسن می‌گوید: «دشمن‌ترین دشمنان ما، نفس خود ماست. این نفس است که بدون حیا و با صدای بلند فریاد برمی‌آورد تا ثابت کند که در برابر خدای سبحان و متعال وجود دارد. چه بسا اگر انسان در این جهت حرکت کند و مراقبت نماید و با دشمنش بلکه بدترین دشمنش یعنی نفس خود بجنگد، به آن میزان معرفت که خدا برای انسان اراده فرموده است خواهد رسید.» [۳۱]



خیانت می‌کند (هذیان خیانت) یا دیگران قصد آسیب رساندن به وی را دارند (هذیان گزند و آسیب) یا فرد ممکن است تصور کند فردی معروف و مشهور است یا ثروت و قدرت زیادی دارد (هذیان خودبزرگ‌بینی) درحالی‌که هیچ شواهدی در واقعیت برای اثبات باور خود ندارد. [۳۳]

هذیان و توهم از مهم‌ترین آفت‌هایی است که منیت در نفس انسان ایجاد می‌کند. ما تصوراتی داریم که آن را بهنجار تلقی می‌کنیم -از هذیان دانایی و توانمندی خودمان گرفته تا توهم وجود [۳۴]- درحالی‌که حقیقت چیز دیگری است. نکته اساسی این است که هرچه منیت افزایش پیدا می‌کند، بینش ما به بیماری‌مان کمتر خواهد شد و نمی‌توانیم مرز میان خیال و واقعیت را تشخیص دهیم. تحقیقات بسیاری نشان می‌دهد که در بسیاری از بیماری‌های روانی مانند اسکیزوفرنی، مانیا، افسردگی با علائم روان‌پریشی و ... هرچه شدت بالینی بیماری افزایش پیدا کند، سطح بینش بیمار نسبت به این موضوع درباره بیماری منیت (روان‌پریشی پنهان) نیز صدق می‌کند. برای مثال، منیت می‌تواند گاهی سر از دعاهایمان دربی‌آورد و ما را دچار هذیان خودبزرگ‌بینی کند، درحالی‌که ما نسبت به بیمارگونه بودن آن آگاهی نداشته باشیم. سید احمد الحسن بیان می‌کند:

اگر منیت در نفس رشد کند، ما را دچار بیماری منیت می‌کند. این بیماری می‌تواند فرد را مبتلا به هذیان کند، مانند فرعون که گفت: «این من بودم که رود را جاری کردم...». اما این دسته از هذیان‌ها - که من آنها را «هذیان مشترک» می‌نامم - زیرا در جامعه انسانی رایج است و گاهی ترویج می‌شود - چیستند؟! برای پاسخ به این سؤال، ابتدا اجازه بدهید کمی درباره «بیماری روان‌پریشی» صحبت کنیم. روان‌پریشی به حالتی گفته می‌شود که فرد توانایی تشخیص واقعیت از خیال را ندارد. بیمار روان‌پریش در طول اختلال خود احتمالاً دچار علائمی مانند توهم و هذیان می‌شود. توهم به این معناست که فرد چیزی را احساس می‌کند که در واقعیت وجود ندارد. برای مثال، ممکن است چیزی را ببیند یا بشنود. در حقیقت، فرد در غیاب یک محرک واقعی، دریافت‌های حسی دارد و این تجربه به‌قدری برای بیمار واقعی به نظر می‌رسد که آن را یک تجربه حسی بهنجار تلقی می‌کند. [۳۲]

هذیان به معنای درک نادرست از واقعیت‌هاست و با باورهای فرد سروکار دارد. در برخی از مواقع، فردی که دچار اختلال هذیانی است کاملاً عادی و سالم به‌نظر می‌رسد و تنها زمانی که از موضوع هذیانی خاصش صحبت به میان می‌آید، این اختلال تشخیص داده می‌شود. برای مثال، فرد باور دارد که همسرش به او

«...کسی که حقیقت را می‌شناسد نمی‌گوید خدایا، به من بده، مرا شفا ببخش، با من چنین‌وچنان کن، فلان چیز را می‌خواهم و غیره! تنها باید به درگاه خداوند بایستد و امید داشته باشد که حضرت حق بر او تفضل نماید و او را در هر آنچه خواست و مشیتش است، به کار بگیرد... شما اگر خودت دست طلب برآری، دو قضیه مطرح می‌شود: اول این که شما در هر طلب و درخواستی دم از من می‌زنی و به نفس خویش نگاه می‌کنی. دوم این که شما در هر طلب می‌گویی من می‌دانم، من می‌فهمم، من مصلحت را می‌دانم، یعنی این شما هستی که تشخیص می‌دهی! تشخیص می‌دهی که مصلحت در این است که فلان چیز را به دست آوری و فلان چیز برای شما به‌وقوع پیوندد. سپس از خدا درخواست می‌کنی آنچه را تشخیص داده‌ای برای شما برآورده سازد. یعنی به‌طور خلاصه، شما به خدای سبحان می‌گویی من در تشخیص مصلحت از تو شناساترم و من از تو داناترم، چرا که شما خود، مصلحت را تعیین کرده و از خداوند فقط اجرای آن را خواستار شده‌ای. شما به خدا می‌گویی برای من چنین کن، یعنی این شما هستی که دریافته‌ای «چنین» همان حق است و مصلحت دنیوی و اخروی در آن نهفته است. اما در فرموده خدای متعال به بنده‌اش:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْ رَبِّیْ زِدْنِیْ عِلْمًا) (بگو: پروردگار من، بر علم من بیفزای!).

در اینجا چه کسی مصلحت را تشخیص داده است؟ خداوند، چرا چنین درخواستی می‌کنی؟ زیرا خداوند به تو گفته چنین تقاضا کن. به هر حال، فقط کلمات مطرح نیست، بلکه افعال مهم‌اند؛ یعنی ما هنگامی آنها را درک می‌کنیم که در آن باشیم، نه زمانی که بیرون آن قرار داریم و درباره آنها سخن‌سرایی می‌کنیم! [۳۶]

انسان فقیر مطلق است و از خود چیزی ندارد درحالی که خداوند غنی مطلق است. مخلوقات برای جبران کاستی‌ها و نیازهایشان به غنی مطلق یعنی «الله» روی می‌آورند؛ هرکس خواهان علم باشد قصد الله می‌کند، هرکس خواهان روزی باشد قصد الله می‌کند و هرکس خواهان جبران نقص و کاستی‌اش از هر جهتی باشد قصد الله می‌کند که دربرگیرنده تمام کمالات است. [۳۷] دکتر علاء السالم بیان می‌کند:

«بنابر توحید حقیقی، که سید احمد الحسن تبیین کرده است، خداوند متعال از ما می‌خواهد که ای بنی آدم، در درگاه پروردگارت حیاکن و در برابر خدا آرزویی به ذهنت نرسد، یا حتی به ذهنت چیزی خطور نکند و خودت را مثل یک صفحه سفیدی جلوی خداوند قرار بده و از خداوند بخواه که در این صفحه بنویسد و او فردی باشد که برایت اختیار کند. قطعاً اختیار او بهتر از انتخاب توست، چرا؟ چون او عالم مطلق است و علم تو نسبت به علم او، جهل مطلق است. تو فقیر مطلق هستی، ولی او غنی مطلق است. از من جز سفاقت چیزی صادر نمی‌شود، درحالی که تو حکیم مطلق هستی؛ و چقدر زیباست که خودت را در اختیار خدا قرار دهی تا او باشد که برایت تصمیم می‌گیرد و مطمئن باش که انتخاب او، بهتر از انتخاب توست. واقعاً چقدر تفاوت وجود دارد!...» [۳۸]

خود و در نتیجه پرورش منیت می‌شود. رسول الله ﷺ می‌فرمایند: «فرشته با خوشحالی عمل بنده را بالا می‌برد و چون کارهای نیکش را بالا برد، خداوند عزوجل می‌فرماید: آنها را در سجنین گذارید؛ این کارها برای من انجام نشده است.» از امام باقر (ع) روایت شده است: «دو نفر داخل مسجد شدند. یکی عابد و دیگری فاسق، و چون از مسجد بیرون رفتند، فاسق از جمله صدیقان بود و عابد از جمله فاسقان! و دلیلش این بود که عابد داخل مسجد شد و به عبادت خود می‌بالید و در این فکر بود، اما فاسق در فکر پشیمانی از گناه و استغفار بود.» [۴۱] همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، منیت نسبت دادن هر چیزی به خود و همه چیز را از خود دانستن است. بنابراین

و عملی باش، چراکه شرک ورزیدن در میان مردم، از راه رفتن مورچه روی سنگ صاف در شب تاریا روی فرش سیاه مخفی‌تر است.» [۳۹] منیت با توجه کردن به «من» و غافل شدن از خداوند در زندگی نمود پیدا می‌کند. فرد ممکن است رفتار نیکویی را انجام دهد، اما در انجام آن کار توجهش به «من» باشد؛ برای مثال، ممکن است اتفاق کند تا در دل احساس بزرگی و غرور کند و به خود بگوید چه بنده شایسته و نیکوکاری هستم. درحالی که این فرد اگر قرار باشد، از آنچه خود دوست می‌دارد و به آن دل بسته است، یا از آنچه خود به آن نیازمند است اتفاق کند، آن را انجام نمی‌دهد. [۴۰] بنابراین چنین انفاقی حقیقی نیست و احتمالاً نتیجه مطلوبی را به دنبال ندارد، زیرا بازهم موجب توجه به

ما ظاهراً برای رفع نیازهای خود به غنی مطلق و الله رجوع کرده‌ایم و دعا می‌کنیم که او به ما بدهد، درحالی که آنچه می‌گوییم نشان می‌دهد بین خود و خدا (یا خیال و واقعیت) مرزی قائل نشده‌ایم و براساس هذیان‌های خودبزرگ‌بینی با خداوند گفت‌وگو می‌کنیم. بسیاری از ما به خواسته‌ها و نفس خود نگاه می‌کنیم و گویی که مصلحت را می‌دانیم و به درگاه غول چراغ جادو می‌رویم تا آن را برایمان حی‌وحاضر کنند. در واقع، کاری که انجام می‌دهیم دعا نیست، بلکه شرک خفی است؛ یعنی در ظاهر خدای یگانه را معبود خویش قرار داده‌ایم، اما در عمل «من» را شریک خداوند قرار داده‌ایم: من می‌دانم و او می‌تواند! امام حسن عسکری (ع) می‌فرمایند: «... مواظب هر حادثه

نمونه بارز و رایج دیگری است از گناهی که «من» آن را در نظرمان آراسته جلوه داده است. در حقیقت، این دروغ گناهی است که «من» بنابر مصلحت خویش انجام آن را تشریع کرده است.

در نتیجه، منیت‌گرگی است که در لباس میش ظاهر می‌شود و بی‌آن که بخواهیم ما را در باتلاق جهل و ظلمت رها می‌کند. اگر از منیتی که در کمین اعمالمان نشسته است غافل شویم، نفس و هر آنچه را از نفس سر می‌زند آلوده می‌سازد. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «در روز رستاخیز، بنده‌ای را که نماز خوانده می‌آورند. او می‌گوید: پروردگارا، من برای رضای تو نماز خواندم؛ اما به او گفته شود: نه، بلکه برای آن نماز خواندی که گفته شود چه نماز خوبی می‌خواند! او را به دوزخ ببرید.» [۴۵] این امر نشان می‌دهد که ما نیاز داریم نسبت به نیت‌های درونی‌مان هوشیار باشیم. چه بسا رفتاری انجام دهیم که آن رفتار به ظاهر نیک باشد، اما متأسفانه به جای ارتقای روحی‌مان منیت را در ما پرورش دهد.

ادامه دارد ...

اگر فرد عبادت را از خودش ببیند و از منبع افاضه‌کننده آن غافل شود، دچار منیت و تکبر شده است. امام علی علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر می‌نویسد: «مبادا هرگز دچار خودپسندی گردی و به خوبی‌های خود اطمینان کنی و ستایش را دوست داشته باشی، که این‌ها همه از بهترین فرصت‌های شیطان برای هجوم آوردن به توست و کردار نیک نیکوکاران را نابود می‌کند.» [۴۲] نکته مهم دیگر این است که «من» می‌تواند گناهی را در نظرمان آراسته جلوه دهد. برای مثال، مصرف مشروبات الکلی با وجود تأثیرات مخربش، [۴۳] می‌تواند برای مدت کوتاهی با ایجاد حالت سرخوشی و اثرات خوشایندی فرد را از مشکلات هیجانی، خانوادگی، اجتماعی، استرس، احساس درماندگی و ... دور کند. [۴۴] فردی که نفسش در برابر مصرف مشروبات الکلی ضعیف است در چنین موقعیتی، اگر به مصرف آن روی بیاورد، برخلاف حکم خداوند عمل کرده است. این فرد در عمل بیان می‌کند که «من» را به عنوان شارع مقدس تصدیق می‌کند و نه خداوند سبحان را، و رضایت و خشنودی «من» برایش مهم است و نه خداوند. دروغ مصلحتی نیز



[۱۱] ناخودآگاه مخزن احساسات، افکار، تمایلات و خاطراتی است که خارج از آگاهی ما قرار دارند. از دیدگاه فروید، ذهن ناهوشیار یا ضمیر ناخودآگاه بر روی رفتار ما بیشترین تأثیر را دارد، هرچند ما از این تأثیرات نهفته و ناآشکار آگاهی نداریم. البته باید گفت تعریف فروید از ضمیر ناخودآگاه کامل نیست و وی نتوانست به بسیاری از سؤالات و ابهامات پاسخ دهد و امیدوار بود که آیندگان پرده از راز ناخودآگاه بردارند.

[۱۲] برای مطالعه در این زمینه، می‌توانید به مقاله «فروید در اتاق تاریک ذهن» در هفته‌نامه زمان ظهور (شماره ۱۸۶، شهریور ۱۴۰۳) مراجعه کنید.

[۱۳] سید احمد الحسن، متشابها، ج ۴، پرسش ۱۷۵، ص ۱۷۷.

Available at:



[۱۴] سید احمد الحسن. جهاد درب بهشت است (ترجمه گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (عج)، ۱۳۹۵، ص ۱۳.

Available at:



[۱۵] از ائمه اطهار (ع) روایت شده است که خداوند از زمانی که عالم مادی را خلق فرمود به آن نگاه نکرده است. برای مطالعه بیشتر در این زمینه، می‌توانید به کتاب در پیشگاه صیحه مراجعه کنید:

استاد زکی انصاری، در پیشگاه صیحه، واکاوی روشمند و علمی رؤیاهای (ترجمه گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (عج)، ۲۰۱۳، فصل اول، ص ۴۷.

Available at:



[۱۶] امیرالمومنین (ع) در خطبه ۸۲ نهج البلاغه می‌فرماید: «چه بگویم درباره سرایی، که آغازش رنج است و پایانش زوال و فنا حلالش را حساب است و حرامش را عقاب. هرکه در آن بی نیاز شود در فتنه و بلا افتد و هرکه نیازمند بود غمگین شود. هرکه برای به چنگ آوردنش تلاش کند، بدان دست نیابد و آنکه از تلاش باز ایستد، دنیا خود به او روی نهد. هرکه به چشم عبرت در آن نگیرد، دیده بصیرتش روشن گردد و هرکه به دیده تمنا در آن بیند، دیدگانش را کور گرداند.»

[۱۷] سید احمد الحسن وصی و فرستاده امام مهدی (عج) و یمانی موعود است. برای اطلاع بیشتر در زمینه دعوت مبارک یمانی، به سایت www.almahdyoon.com مراجعه بفرمایید.

[۱۸] سید احمد الحسن، جهاد درب بهشت است (ترجمه گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (عج)، ۱۳۹۵، ص ۱۳.

Available at:



[۱۹] بهرامی محسن، فرامرز قراملکی احد: تحلیل مفهومی تعارضات اخلاقی؛ مجله ایرانی اخلاق و تاریخ پزشکی، [Internet]. ۱۳۹۱؛ ۲۹: ۴۰-۴۰.

[۱] نوربالا احمدعلی، دماري بهزاد، ریاضی اصفهانی سهند؛ بررسی روند شیوع اختلال های روانی در ایران؛ دانشور پزشکی [Internet]. ۱۳۹۳؛ ۲۱: ۱۱۲-۵۰.

Available from:



[۲] تبریزی شهروی زهرا؛ تأثیر سلامت روان بر احساس رضایتمندی و شادکامی، ۱۴۰۲.

Available from:



[3] Tan, S.-Y., & Dong, N. J. (2001). Spiritual interventions in healing and wholeness. In T. G. Plante & A. C. Sherman (Eds.), Faith and health: Psychological perspectives (pp. 291–310). The Guilford Press.

[۴] تبراى، رامین؛ بررسی جایگاه معنویت در الگوهای عمده سلامت روان؛ فصلنامه روان شناسی و دین، ۱۳۸۹، سال سوم شماره ۱، پیاپی ۹.

Available at:



[۵] فیروزی، الهه؛ تأثیر معنویت سکولار بر دین داری، ۱۳۹۷؛ نشریه مطالعات قرآنی نامه جامعه، پیاپی ۱۲۵.

Available at:



[۶] گوستاو یونگ، کارل؛ خود ناشناخته (فرد در جامعه های امروزی)، مترجم مهدی قائنی؛ نشر جامی، ۱۳۹۳، ص ۷۸.

[۷] گوستاو یونگ، کارل؛ خود ناشناخته (فرد در جامعه های امروزی)، مترجم مهدی قائنی؛ نشر جامی، ۱۳۹۳، ص ۵۸.

[۸] سید احمد الحسن، عقاید اسلام و از تو درباره روح می پرسند، (ترجمه گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی (عج)، ۱۴۰۰، ص ۷-۱۱.

Available at:



[۹] سادات روحانی، زینب؛ بهرامی احسان، هادی؛ مقایسه مفهوم نفس در قرآن با مفهوم روان در روان شناسی؛ نشریه نظریه های اجتماعی متفکران مسلمان، سال یازدهم، شماره ۴ (پیاپی ۲۳، زمستان ۱۴۰۰).

Available at:



[۱۰] دادجو، یدالله؛ نسبت پدیده های وحی با معرفت های نشئت گرفته از ضمیر ناخودآگاه انسان؛ فصلنامه پژوهش های فلسفی-کلامی، سال پانزدهم، شماره ۱، (پیاپی ۵۷، پاییز ۱۳۹۲).

Available at:





[۲۹]

[۳۰] شیخ صدوق، *علل الشرائع*، ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص ۲۱۵.
[۳۱] سید احمد الحسن، *پاسخ‌های روشن‌گر بر بستر امواج*، ج ۳، سؤال ۲۳۲.

Available at:



[۳۲] رجیبی محمدرضا، *توهم شنوایی*، (شنوایی‌شناسی) [Internet]. auditory and vestibular research. ۱۳۸۲؛ ۱۲(۲۱)-۲۱-۴۶:۵۱.

Available from:



[۳۳] صادقی مجید، علی‌وردی پرویز؛ *اختلال هذیانی در بیماران سرپایی و بستری بیمارستان روزبه تهران؛ مجله روان‌پزشکی و روان‌شناسی بالینی ایران (اندیشه و رفتار)* [Internet]. ۱۳۸۰؛ ۷(۳) (پیاپی ۲۷): ۴-۱۰.

Available from:



[۳۴] مجموع انرژی جهان صفر است. به عقیده لاورنس کراوس، جهانی که مجموع انرژی آن صفر باشد ممکن است از هیچ به وجود آمده باشد، زیرا هیچ انرژی خارجی در آن دخالت نداشته است. سید احمد الحسن در کتاب *توهم بی‌خدایی* بیان می‌کند وجود کلی مخلوق نباید چیز دیگری غیر از عدم خودش باشد. حقیقت این است که وجود مخلوقات در برابر وجود خداوند صرفاً یک وجود اعتباری است. ما در برابر خداوند سبحان، صرفاً عدم هستیم، چراکه اصولاً ما از عدم خارج نشده‌ایم. بنابراین جز خداوند سبحان چیز دیگری موجود نیست. برای مطالعه بیشتر، می‌توانید به کتاب *توهم بی‌خدایی* نوشته سید احمد الحسن (فصل ششم: عدم، نامولد است، مبحث مجموع انرژی در جهان و جهانی از هیچ چیز) مراجعه کنید.

Available at:



[۳۵] رحیم یوسفی، دکتر سیروس صادقی، دکتر حمید جنگی اقدم، و مجید سیوانی‌زاده، ۱۳۸۹؛ *مقایسه میزان بینش در بیماران مبتلا به اختلال خلقی در هنگام پذیرش و ترخیص از مرکز روان‌پزشکی؛ پژوهش‌های نوین روان‌شناختی*. شماره ۱۹. ص ۱۷۷-۱۹۳. یوسفی، رحیم. کلانتری، مهرداد. صادقی، سیروس. عریضی سامانی، حمیدرضا؛ *مقایسه بینش شناختی در بیماران دچار اسکیزوفرنیا، اختلال اسکیزوافکتیو و اختلالات خلقی؛ فصلنامه تازه‌های علوم شناختی*، ۱۳۸۲، شماره ۱۸.
[۳۶] سید احمد الحسن، در *محضر عبد صالح*، ۲۰۱۵، ج ۱، ص ۱۲۰.

Available at:



Available from:



[۲۰] دکتر علاء السالم، *بررسی انتقادی کتاب عقاید امامیه* (ترجمه گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام)، ۱۴۰۱، ص ۱۷۴.

Available at:



[۲۱] واثق فلیح حسین الحسینی، *پیدایش نخستین (ترجمه گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام)*، ۱۴۰۰، ص ۱۶۱ و ۱۶۲.

Available at:



[۲۲] واثق فلیح حسین الحسینی، *پیدایش نخستین (ترجمه گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام)*، ۱۴۰۰، ص ۱۸۷.

Available at:



[۲۳] «آسمان دنیا از دو بخش یا دو طبقه تشکیل شده است که عبارت‌اند از: آسمان جسمانی و آسمان اول. آسمان جسمانی همین آسمان مادی عینی است که کهکشان‌ها، خورشیدها، ماه‌ها و زمینی که بر آن زندگی می‌کنیم در آن قرار دارد. آسمان اول، آسمان نفس‌هاست که آدم در آن خلق شده است و بهشت دنیوی که آدم و حوا در ابتدای آفرینششان و پیش از آن که با صدور معصیت به زمین پایین بیایند در آن استقرار داشته‌اند، در آنجا واقع شده است. آسمان اول همان آسمان عالم ذر است.» (سید احمد الحسن. *عقاید اسلام و از تو درباره روح می‌پرسند*، ص ۳۴۱)

[۲۴] سید احمد الحسن، *عقاید اسلام و از تو درباره روح می‌پرسند* (ترجمه گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام)، ۱۴۰۰، ص ۳۴۱.

Available at:



[۲۵] سید احمد الحسن، *توهم بی‌خدایی* (ترجمه گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام).

Available at:



[۲۶] سید احمد الحسن، *جهاد درب بهشت است* (ترجمه گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام)، ۱۳۹۵، مبحث جهاد اکبر.

Available at:



[۲۷] صالحی، نادعلی؛ *گنجینه حکمت؛ نشر ارغوان دانش*، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۱۳۹.
[۲۸] *سوره رعد*، آیه ۲۸.

[۳۷] سید احمد الحسن، گزیده‌ای از تفسیر سورة فاتحه (ترجمه گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام)، ۱۳۹۵، ص ۹.

Available at:



[۳۸]



[۳۹] الغیة (للطوسی)، ترجمه عزیزی، ج ۱، ص ۳۷۲.
[۴۰] درحالی که خداوند می‌فرماید انفاق کردن به دیگران را بر خود مقدم بدارید، هرچند که خود نیازمند شدید باشید. (سورة حشر، آیه ۹) همچنین می‌فرماید از آنچه دوست دارید انفاق کنید. (سورة آل عمران، آیه ۹۲).
[۴۱] الشيخ الصدوق، علل الشرائع، ۱/۳۵۴.
[۴۲] امام علی علیه السلام، نهج البلاغه، گردآورنده: سیدرضی، نامه ۵۳.

[۴۳] نصر وحیده، نصر نفیسه، ملک‌زاده زینب، ملک‌زاده مبارکی فاطمه، کرمخانی مرضیه؛ بررسی اثربخشی آموزش مضرات الککل مبتنی بر آموزه‌های اسلامی در کاهش ولع مصرف آن و بازگشت در افراد با سابقه اعتیاد به الککل در انجمن الکلی‌های گمنام شهر تهران در سال ۱۳۹۶؛ پژوهش در دین. ۱۳۹۹؛ پژوهش در دین و سلامت، شماره ۱. ص ۳۹ تا ۴۶.
[۴۴] بررسی عوامل مؤثر بر اعتیاد به مشروبات الکلی (مطالعه موردی: معتادان به مشروبات الکلی عضو انجمن الکلی‌های گمنام شهرستان شهر بابک)؛ نخستین همایش ملی خانواده و آسیب‌های اجتماعی، ۱۳۹۸.

Available at:



[۴۵] کوفی اهوازی، حسین بن سعید؛ الزهد (الحسین بن سعید)، ۱۳۹۹، المطبعة العلمیه، ۱۶۶/۶۳.



گفت و گوی داستانی دربارهٔ دعوت فرستادهٔ عیسای مسیح

ا قسمت آخر

جایگاه «دعوت به حاکمیت خدا» در شناخت مدعیان حق

به قلم متیاس

آن‌ها سپس راهی جاده شدند و به سفر خود ادامه دادند. الیاس از ساره خواست که ادامهٔ دلایل حقانیت احمد الحسن را برایش توضیح دهد. ساره که انگیزه و اشتیاقش چندبرابر شده بود، شروع کرد و گفت: «بسیار خوب، من از قانونی با تو صحبت کردم که به شناخت مدعیان حق کمک می‌کند و گفتم که «وصیت» و «علم و حکمت» دو بند از این قانون شناخت است. حال، به بند آخر می‌پردازم: «دعوت به حاکمیت خدا».

بین الیاس، کتاب مقدس بسیار صریح و واضح حق مالکیت همهٔ عالم را برای خداوند محفوظ می‌دارد، یعنی پادشاه اصلی جهانیان پروردگار است. مثلاً:

«آنگاه داوود در حضور تمامی جماعت، خداوند را متبارک خوانده، گفت: «ای یهوه، خدای پدر ما اسرائیل، تو از ازل تا به ابد متبارک هستی! ای خداوند، عظمت و قدرت و جلال و پیروزی و شوکت از آن توست، زیرا هر آنچه در آسمان و زمین است متعلق به توست. ای خداوند، پادشاهی از آن توست، و تو بر همگان چون سرمتعال هستی.» [۱]



خب، وقتی پادشاه و مالک اصلی خداوند است، پس خود او نیز قوانین را وضع می‌کند و مجریان این دستورات را انتخاب می‌کند. درست است؟»
الیاس سرش را به نشانه تأیید تکان داد و سکوت کرد که ساره ادامه دهد. ساره گفت: «پس نتیجه این شد که حاکمان بر مردم باید از سوی پادشاه و مالک اصلی یعنی خداوند برگزیده شوند. کتاب مقدس نیز این باور را تأیید می‌کند. برای مثال:

«لیکن یهوه خدای اسرائیل، مرا از تمامی خاندان پدرم برگزیده است که بر اسرائیل تا ابد پادشاه بشوم، زیرا که یهودا را برای ریاست اختیار کرد و از خاندان یهودا، خاندان پدر مرا و از فرزندان پدرم، مرا پسند کرد تا مرا بر تمامی اسرائیل به پادشاهی نصب نماید. و از جمیع پسران من (زیرا خداوند پسران بسیار به من داده است)، پسر من سلیمان را برگزیده است تا برکسی سلطنت خداوند بر اسرائیل بنشیند.» [۲]

می‌بینی؟ این خداوند است که داوود و سلیمان را به پادشاهی برگزیده است. یا در تثنیه ۱۷:۱۵ می‌خوانیم:

«البته پادشاهی را که یهوه خدایت برگزیند بر خود نصب نما. یکی از برادرانت را بر خود پادشاه بساز، و مرد بیگانه‌ای را که از برادرانت نباشد، نمی‌توانی بر خود مسلط نمایی.»

این آیه نیز بر نصب و پذیرش پادشاهی که از سوی خداوند برگزیده شده است تأکید می‌کند.
مثال‌ها بسیار است و من فقط به یک نمونه دیگر بسنده می‌کنم.
الیاس، این آیه را که بارها خوانده‌ای و بلد هستی:

«ای دختر صهیون، بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم، آواز شادمانی بده! اینک پادشاه تو نزد تو می‌آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم است و بر الاغ و بر کره‌بچه الاغ سوار است.» [۳]

خودت می‌دانی که این آیه به عیسی و پادشاهی او بشارت می‌دهد، و این چنین محقق شده است:

«فردای آن روز، چون گروه بسیاری که برای عید آمده بودند شنیدند که عیسی به اورشلیم می‌آید، شاخه‌های نخل را گرفته، به استقبال او بیرون آمدند و ندا می‌کردند: "هوشیاعنا، مبارک باد پادشاه اسرائیل که به اسم خداوند می‌آید. و عیسی کره‌الاغی یافته، بر آن سوار شد، چنان که مکتوب است که «ای دختر صهیون، مترس، اینک پادشاه تو سوار بر کره‌الاغی می‌آید.»» [۴]

الیاس، موضوع دیگری که باید بگویم این است که «دعوت به حاکمیت خدا» از سوی فرستادگان الهی تنها محدود به معرفی خداوند به عنوان پادشاه حقیقی عالم نبوده است، بلکه آنها مجریان قاطع و محکم قوانین و احکام آن پادشاه نیز هستند. خداوند به عنوان مالک و حاکم جهانیان، قوانینی نیز وضع می‌کند و فرستادگانش به اجرای این احکام می‌پردازند. برای مثال، یوشع که جانشین موسی بود، به اجرای اوامر الهی تأکید داشت:

«اما به دقت متوجه شده، امر و شریعتی را که موسی بنده خداوند به شما امر فرموده است به جا آورید تا یهوه، خدای خود را محبت نموده، به تمامی طریق‌های او سلوک نمایید، و او امر او را نگاه داشته، به او بچسبید و او را به تمامی دل و تمامی جان خود عبادت نمایید.» [۵]

«ناگاه شخصی آمده، وی را گفت: "ای استاد نیکو، چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟" وی را گفت: "از چه سبب مرا نیکوگفتی و حال آن که کسی نیکو نیست، جز خدا فقط. لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی، احکام را نگاه دار." بدو گفت: "کدام احکام؟" عیسی گفت: "قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، و پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایه خود را مثل نفس خود دوست دار."» [۶]

یا از عیسی علیه السلام بخوانیم:

عیسی از چه احکامی سخن می‌گوید؟ این‌ها احکامی است که در تورات آمده است:

«پدر و مادر خود را احترام نما تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت به تو می‌بخشد، دراز شود. قتل مکن. زنا مکن. دزدی مکن.» [۷]

و در کتاب لاویان ۱۸:۱۹ آمده است: «از ابنای قوم خود انتقام مگیر و کینه موز، و همسایه خود را مثل خویشان محبت نما. من یهوه هستم.»

یا در این آیات می‌خوانیم:

«پس فریسیان و کاتبان از او پرسیدند: "چون است که شاگردان تو به تقلید مشایخ سلوک نمی‌نمایند، بلکه به دست‌های ناپاک نان می‌خورند؟" در جواب ایشان گفت: "نیکو اخبار نمود اشعیا درباره شما، ای ریاکاران، چنان که مکتوب است: این قوم به لب‌های خود مرا حرمت می‌دارند، لیکن دلشان از من دور است. پس مرا عبث عبادت می‌نمایند، زیرا که رسوم انسانی را به جای فرایض تعلیم می‌دهند، زیرا حکم خدا را ترک کرده، تقلید انسان را نگاه می‌دارند، چون شستن آفتابه‌ها و پیاله‌ها و چنین رسوم دیگر بسیار به عمل می‌آورید." پس بدیشان گفت: "حکم خدا را نیکو باطل ساخته‌اید تا تقلید خود را محکم بدارید. از این جهت که موسی گفت پدر و مادر خود را حرمت دار و هر که پدر یا مادر را دشنام دهد البته هلاک گردد. لیکن شما می‌گویید که هرگاه شخصی به پدر یا مادر خود گوید: «آنچه از من نفع یابی، قربان یعنی هدیه برای خداست» و بعد از این، او را اجازت نمی‌دهید که پدر یا مادر خود را هیچ خدمت کند. پس کلام خدا را به تقلیدی که خود جاری ساخته‌اید، باطل می‌سازید و کارهای مثل این بسیار به جا می‌آورید."» [۸]

واضح است که عیسی با جدیت در مقابل تقلید از مشایخ و باطل شدن کلام خداوند ایستاد. پس فرستادگان الهی همگی رهبران برگزیده از سوی خداوند هستند، و همچنین مجریان قوانینی که از سوی خدا وضع شده است.»

الیاس اجازه صحبت کردن گرفت و گفت: «این‌ها که گفتی درست است و براساس این آیات، همیشه فرستادگان خداوند باید حاکمان بر مردم باشند که خب این اتفاق نیفتاده است. در حال حاضر نیز که در بیشتر کشورهای جهان، دموکراسی حاکم را تعیین می‌کند.» ساره جواب داد: «بله، متأسفانه اکثر مردم به حاکمانی غیرالهی روی می‌آورند و این فقط مختص این زمان نیست. به این آیه دقت کن:

«ایشان پادشاهان نصب نمودند، اما نه از جانب من.
سروران تعیین کردند، اما ایشان را نشناختم...» [۹]

بین الیاس، به‌طور کلی، در هر جامعه‌ای رهبری وجود دارد و این یک امری طبیعی است، اما آنچه اهمیت دارد این است که آن حاکم و رهبر باید از سوی خداوند برگزیده شده باشد... این آیه را که بارها شنیده و خوانده‌ای:

«ایشان فریاد زدند: "او را بردار، بردار، صلیبش کن!"
پیلاتس به ایشان گفت: "آیا پادشاه شما را مصلوب
کنم؟" رؤسای کهنه جواب دادند که "غیر از قیصر
پادشاهی نداریم!"» [۱۰]

ساره پاسخ داد: «بین الیاس جان، در حال حاضر، تنها کسی که به‌صورت حقیقی و به معنای واقعی به حاکمیت خدا دعوت می‌کند، احمد الحسن است. اما خیر! او با هر انتخاباتی مخالف نیست، بلکه می‌گوید در انتخاباتی که در آن، شخصی به‌عنوان نماینده مردم انتخاب می‌شود تا سخنگوی آنها شود و خواسته‌های آنها را مطالبه یا مدیریت کند اشکالی وجود ندارد. مخالفت احمد الحسن و البته ادیان الهی با انتخاباتی است که در آن حاکم و رهبر اصلی جامعه انتخاب می‌شود. حق این‌گزینش، تنها برای خداوند محفوظ است، چرا که او مالک حقیقی جهان است و تنها اوست که حق انتخاب

می‌بینی؟! تاریخ بارها نشان داده است که هرگاه منافع مادی و دنیوی بزرگان هر قوم و هر زمان با وجود رهبران الهی به خطر افتاده است، این افراد به حاکمان غیرالهی روی می‌آورده‌اند. الیاس، این سه نشانه همان قانون شناخت فرستادگان الهی است که همیشگی و بر همه آنها در تمامی زمان‌ها صدق می‌کند. اگر سؤالی داری بپرس.»

الیاس گفت: «سپاس‌گزارم که باحوصله و دقت قانون شناخت فرستادگان الهی را برایم شرح دادی. سؤالم این‌بار درباره ارتباط بند سوم و احمد الحسن است. آیا او مخالف انتخابات و دموکراسی است؟»

از سفر موکول کردیم. سپاس گزارم که وقت گذاشتی و توضیحاتت راه طولانی سفر را برایمان کوتاه کرد.»
ساره در جواب گفت: «چشم، قول می‌دهم پس از بازگشتان به خانه، از محمد و جانشینانش در کتاب مقدس بگویم تا قلب تو نیز نسبت به آنان نرم و مطمئن شود. الیاس جان، ناگهان آیات زیبایی به دلم افتاد و مایلم آنها را به‌عنوان حسن ختام این سخنانم برایت بخوانم:

جانشین خود و حاکم بر مردم را دارد.»
الیاس که تا آن لحظه با دقت به سخنان ساره گوش داده بود، با لبخند آرامی گفت: «تا به حال ندیده بودم این چنین پر شور و آماده از کسی دفاع کنی. من دیگر سؤالی ندارم، به‌جز این‌که از آیات بشارتی دربارهٔ احمد الحسن و پدران‌ش - محمد و جانشینانش - بگویی و توضیح دهی که چرا و به چه علت این نصوص به آنها مربوط است، که بررسی این موضوع را به زمان بعد

"و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می‌کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند تا هر وقت آید و در را بکوبد، بی‌درنگ برای او باز کنند. خوشا به حال آن غلامان که آقای ایشان چون آید، ایشان را بیدار یابد. هرآینه به شما می‌گویم که کمر خود را بسته، ایشان را خواهد نشانید و پیش آمده، ایشان را خدمت خواهد کرد. و اگر در پاس دوم یا سوم از شب بیاید و ایشان را چنین یابد، خوشا به حال آن غلامان. اما این را بدانید که اگر صاحب خانه می‌دانست که دزد در چه ساعت می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت که به خانه‌اش نقب زنند. پس شما نیز مستعد باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید پسرانسان می‌آید."» [۱۱]



لازم است که خبر خوش، اول بر تمامی امت‌ها موعظه (اعلام) گردد.» [۱۲]

راستش را بخواهی دلیل اصلی من برای این سفر، رساندن این خبر به خانواده‌ام بود.»
الیاس که همسرش را می‌شناخت و می‌دانست که اگر انجام کاری را صحیح بداند، هیچ‌کس نمی‌تواند مانع او شود، سکوت کرد و ساره را به حال خوش خود رها کرد. آنها وارد خانه شدند و با استقبال گرم خانواده روبه‌رو گردیدند. ساعتی گذشت و ساره تصمیم گرفت که از احمد الحسن بگوید. او به پدرش، که مردی محترم و اهل مطالعه بود، رو کرد و گفت: «پدرجان، اگر به شما

سپس ساره با لبخند و در آرامش چشمانش را بست و خوابید. پس از گذشت زمانی اندک، آنها سرانجام به مقصد رسیدند؛ خانهٔ پدری ساره با دنیایی از خاطرات شیرین برای او. اما این بار حس و حال ساره با دفعات پیش متفاوت بود. او سرزنده‌تر و با نشاط‌تر از همیشه به نظر می‌رسید، و البته الیاس می‌دانست که در ذهن همسرش چه می‌گذرد. برای همین او با لحنی آرام و مهربان از ساره خواست تا به خانواده‌اش از احمد الحسن سخنی به میان نیاورد. اما ساره با اشتیاق بسیار گفت: «چطور می‌توانم خبر ظهور فرستادهٔ عیسی را به پدر و مادرم نرسانم، الیاس؟! این آیه را که حتماً شنیده‌ای: و

ساره ساعت‌ها از احمد الحسن سخن گفت و به سؤالات پدر و مادرش با حوصله پاسخ می‌داد؛ کتاب‌هایی نیز از وی به آنها معرفی کرد. او در پایان، ناگهان با سؤالی از سوی مادرش مواجه شد. مادرش علت فراری بودن و مخفی شدن احمد الحسن را پرسید و گفت: «ساره جان، فقط موضوعی برایم کمی عجیب است؛ این‌که چطور می‌توان از خدا باشی و به‌سوی او دعوت کنی، اما از ترس جانت فرار کنی! مگر خداوند نمی‌تواند محافظ فرستاده‌اش باشد؟»

ساره پاسخ داد: «مادر جان، فرستادگان الهی به‌دلیل مأموریتی که از سوی خداوند دارند، و رسالتی که بر دوششان قرار داده شده است، فرار می‌کنند و مخفی می‌شوند، نه به‌دلیل جان‌دوستی! این موضوع در کتاب مقدس هم بارها دیده شده است. برای نمونه، ایلیای نبی بعد از آن‌که امنیت جانش در خطر افتاد، به بُرَشَبَع روانه شد:

بگویم که عیسی فرستاده‌ای دارد و اکنون آن فرستاده ظهور کرده است، چه جوابی به من می‌دهید؟»

پدرش در آرامش پاسخ داد: **«دل مرد عادل در جواب دادن تفکر می‌کند، اما دهان شریران، چیزهای بد را جاری می‌سازد.»** [۱۳]

پیش از هر واکنش و جوابی، ابتدا درباره‌ی آن فرستاده و دلایلی که ارائه داده است می‌پرسم، سپس نظرم را می‌گویم.»

ساره و الیاس نگاه معناداری به یکدیگر کردند، چراکه آنها برخلاف این سخن پدر، زمانی که خبر ظهور را شنیدند، اولین واکنششان تمسخر و تکذیب بود.

ساره ادامه داد و گفت: «همیشه به داشتن پدری همچون شما افتخار کرده‌ام. پدر، مادر، می‌خواهم از کسی برایتان بگویم که عیسی در رؤیا، از او برایم گفت و من را به‌سوی او فراخواند.»

«و آخاب، ایزابل را از آنچه ایلیا کرده و چگونه جمیع انبیا را به شمشیر کشته بود، خبر داد. و ایزابل رسولی نزد ایلیا فرستاده، گفت: «خدایان به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نمایند، اگر فردا قریب به این وقت، جان تو را مثل جان یکی از ایشان نسازم.» و چون این را فهمید، برخاست و به‌جهت جان خود روانه شده، به بُرَشَبَع که در یهوداست آمد و خادم خود را در آنجا وا گذاشت.» [۱۴]

یا درباره‌ی عیسی می‌خوانیم:

«یهودیان بدو گفتند: «هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده‌ای؟» عیسی بدیشان گفت: «آمین، آمین، به شما می‌گویم که پیش از آن‌که ابراهیم پیدا شود، من هستم.» آنگاه سنگ‌ها برداشتند تا او را سنگسار کنند. اما عیسی خود را مخفی ساخت و از میان گذشته، از هیکل بیرون شد و همچنین برفت.»

[۱۵]

یا در انجیل یوحنا ۱:۷ آمده است:

«و بعد از آن، عیسی در جلیل می‌گشت، زیرا
نمی‌خواست در یهودیه راه رود، چون که یهودیان قصد
قتل او می‌داشتند.»

پس مخفی و فراری شدن فرستادگان خداوند موضوعی عجیب
نیست.

او سخن می‌گفت و اهالی خانه با لبخندی از سر ذوق و رضایت به
او می‌نگریستند. آنها از این که ساره با جدیت و دقت درباره خبری
که به او رسیده بود، تحقیق کرده بود و حال، نتیجه تحقیقاتش
را به آنها ارائه می‌کرد و خانواده‌اش را نیز در جریان دلایل احمد
الحسن قرار می‌داد، راضی و خوشحال بودند.

ساره سخنانش را با این جملات به پایان رساند: «عزیزانم،
خداوند یاری‌ام کرد و تا حدودی از دلایل حقانیت احمد الحسن
گفتم. بیش از این دیگر نخوانده‌ام و نمی‌دانم، اما حتماً مطالعه
و تحقیق درباره ایشان ادامه خواهد داشت. می‌خواهم پایان
توضیحاتم درباره احمد الحسن این کلام عیسی باشد:

«و دیوی را که گنگ بود بیرون می‌کرد و
چون دیو بیرون شد، گنگ گویا گردید و
مردم تعجب نمودند. لیکن بعضی از ایشان
گفتند که «دیوها را به یاری بعزبول رئیس
دیوها بیرون می‌کند.» و دیگران از روی
امتحان آیتی آسمانی از او طلب نمودند. پس
او خیالات ایشان را درک کرده، بدیشان گفت:
«هر مملکتی که برخلاف خود منقسم شود،
تباه گردد و خانه‌ای که بر خانه منقسم شود
منهدم گردد. پس شیطان نیز اگر به ضد
خود منقسم شود، سلطنت او چگونه پایدار
بماند. زیرا می‌گویید که من به اعانت
بعزبول دیوها را بیرون می‌کنم.» [۱۶]

این معیار سنجش را از عیسی بگیریم و بر احمد الحسن تطبیق دهیم. ایشان پیروانش را به
توحید در معنای حقیقی، حاکمیت خدا، پاکی، اخلاق کریمانه، عدالت و سایر فضایل اخلاقی
دعوت می‌کند. فکر می‌کنم همه ما قادر باشیم که حکمت و نادانی، خیر و شر، و اخلاق پاک
و ناپسند را از یکدیگر تشخیص دهیم. اگر احمد الحسن از سوی شیطان باشد، پس چگونه
به این همه خوبی و پاکی دعوت می‌کند، حال آن که ابلیس دعوت‌کننده به سوی هر شر و
ناپاکی و تاریکی است؟!!

این یکی از هزاران توصیه‌های او خطاب به پیروانش است:

«سب و دشنام از اخلاق ما نیست. از خداوند درخواست می‌کنم که بر من منت نهد و مرا در زمره کسانی قرار دهد که بدی‌کنندگان نسبت به خودشان را می‌بخشایند. و به خداوند پناه می‌برم از این که مرا ستمکار بدبخت گرداند. من برادران و خواهران مؤمن را از اخلاق ناپسند نهی نموده‌ام، اخلاق ناپسندی که در وهله اول برای خودشان بد است و در وهله دوم برای اسلامی که محمد ﷺ آورده است، چون رفتار آنها به حساب او گذاشته می‌شود. و از آنها خواسته‌ام که خود را به اخلاق قرآن بیارایند. بسیاری از آنها می‌دانند که من چقدر از آنها درخواست کرده‌ام برخی از سوره‌هایی که اخلاق الهی را تبیین می‌کنند بخوانند و به آن عمل کنند. مسخره کردن، سب و شتم، به لقب زشت خواندن، متعرض آبروی مردم شدن و هر اخلاقی که رضایت خدا در آن نباشد، به‌طور قطع از نظر ما مردود است و ما آن را نمی‌پذیریم و راضی نیستیم که احدی از مردان و زنان مؤمن به آن متخلّق شود.» [۱۷]



از شما می‌پرسم براساس کلام عیسی، آیا چنین شخصی می‌تواند نماینده و فرستاده شیطان باشد؟ کسی که محکم‌ترین دفاعیات از خداوند و فرستادگان او را دارد می‌تواند از سوی ابلیس باشد؟ اگر این‌طور باشد که شیطان بر ضد خود و سلطنتش گام برداشته است! سخن ساره تمام شد. همگی آنها در سکوت معناداری فرورفتند. سپس پدرش به او اطمینان داد که آنها نیز دلایل احمد الحسن را بخوانند و بررسی کنند و در این مسیر الهی همراه او باشند. خداوند قلب همه ما را به نور هدایتش روشن گرداند. آمین.

منابع:

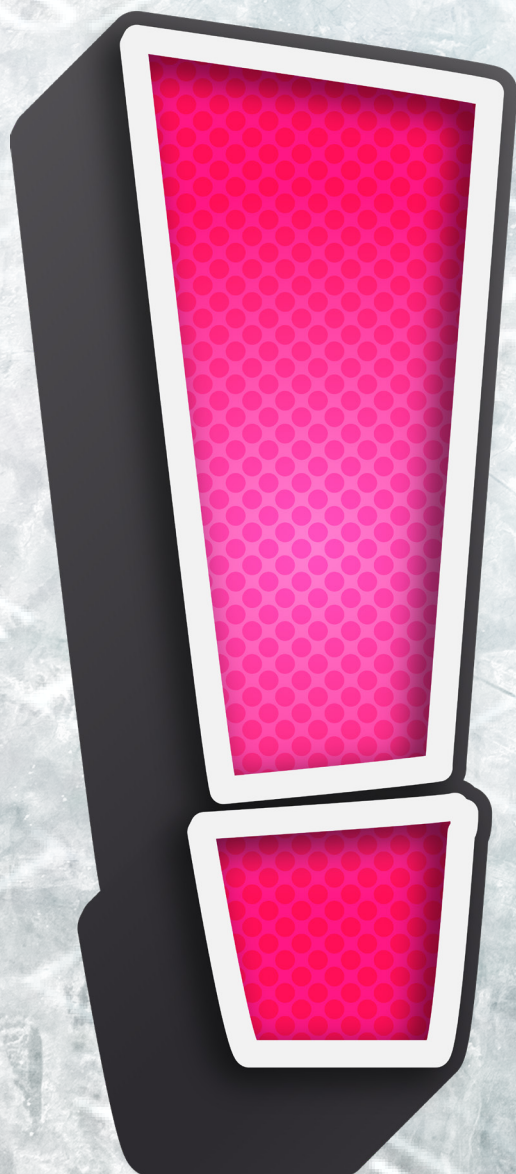
- [۲] اول تواریخ ۴:۲۸-۵.
- [۳] زکریا ۹:۹.
- [۴] انجیل یوحنا ۱۲:۱۲-۱۵.
- [۵] یوشع ۲۲:۵.
- [۶] انجیل متی ۱۹:۱۶-۱۹.
- [۷] خروج ۱۲:۲۰-۱۵.
- [۸] انجیل مرقس ۷:۵-۱۳.
- [۹] هوشع ۸:۴.
- [۱۰] انجیل یوحنا ۱۹:۱۵.
- [۱۱] انجیل لوقا ۱۲:۳۶-۴۰.
- [۱۲] انجیل مرقس ۱۰:۱۳.
- [۱۳] امثال ۲۸:۱۵.
- [۱۴] اول پادشاهان ۱۹:۱-۳.
- [۱۵] انجیل یوحنا ۸:۵۷-۵۹.
- [۱۶] انجیل لوقا ۱۴:۱۱-۱۸.
- [۱۷] سید احمد الحسن، پاسخ‌های روشن‌گرانه بر بستر امواج، ج ۴، ص ۳۰۹.

[۱] اول تواریخ ۲۹:۱۰-۱۱.

پی‌آواز حقیقت بدویم

قسمت سوم علوم تجربی

به قلم: مجتبی انصاری



در قسمت قبل، درباره ادراکات سخن گفتیم و بیان شد که ما تنها بخشی از واقعیت را از طریق حواس خود دریافت می‌کنیم و نه حقیقت را، بلکه قوانین حاکم بر هستی چیزی نیست که به صورت مستقیم حس شوند. حسگرهایی که در بدن ما قرار گرفته‌اند محدودیت و خطا دارند و واقعیت‌های بسیار زیادی وجود دارند که برای درک آنها هیچ حسگری نداریم، بلکه از طریق آثار آنها و نیز گزاره عقلی «عدم، نامولد است» به وجود آنها پی برده‌ایم. در بین سؤالاتی که در قسمت قبل مطرح شد، به یک سؤال پاسخ داده نشد: «آیا ما فقط همین پنج حس شناخته شده را داریم؟» در این قسمت نیز قصد نداریم به این سؤال پاسخ دهیم، بلکه آن را یادآوری کردیم که در زمانی مناسب به آن پردازیم!

در این قسمت، قصد داریم علوم تجربی را موردتوجه قرار دهیم. همان‌طور که از نام آن مشخص است، علوم تجربی بر مشاهدات حسی و تجربه استوار است. تجربه یعنی ادراک و بررسی رویدادهایی که در محدوده حواس انسان است. علوم تجربی به دنبال یافتن علت همین رویدادهاست. دسته‌بندی پدیده‌ها و برقراری ارتباط بین آنها و طراحی فرضیه‌ها و طراحی آزمون برای فرضیه‌ها، ابزارهای این دسته از علوم برای یافتن حقیقت است. در علم تجربی نیز این گزاره پذیرفته شده است که «عدم نمی‌تواند چیزی را پدید بیاورد»، بنابراین در علوم تجربی نیز به دنبال علت پدیده‌ها می‌گردیم. علت‌هایی را حدس می‌زنیم و حدس‌های خود را در معرض آزمایش قرار می‌دهیم. حدس‌هایی را که در آزمایش تأیید نشود کنار می‌گذاریم و سایر قرائن و شواهد نظریه خود را گردآوری می‌کنیم و سپس نظریه خود را منتشر می‌سازیم، که اگر حدس‌های ما درست باشد، ما به بخشی از حقیقت دست یافته‌ایم.



برای مثال، نیوتن فرمول $F=ma$ را در تمام زمان‌ها و مکان‌ها آزمایش نکرد تا به درستی آن اطمینان حاصل کند و ممکن است این فرمول در بعضی شرایط درست کار نکند.

در هر حال، امروزه علوم تجربی به دستاوردهای کاربردی بسیاری رسیده است. براساس این دستاوردها، وسایل و ابزارهای مختلفی ساخته شده و روش زندگی بشری را تغییر داده است. برای مثال، این قابلیت که امواج الکترومغناطیسی می‌تواند داده‌ها را منتقل کند، این امکان را در اختیار ما قرار داده است که با سرعت بسیار بالا با آن سوی دنیا ارتباط برقرار کنیم.



نظریه‌هایی که با آزمایش تأیید می‌شوند باید قطعاً درست باشند، پس علت تردید در درستی آنها در چیست؟!

نکته در اینجا است که آزمایش‌ها در شرایط محدودی انجام می‌شوند. اگر در محدوده همان آزمایش‌ها اظهار نظر کنیم، سخنانمان درست است، ولی نمی‌توانیم ادعا کنیم که حقیقتی را کشف کرده‌ایم. یافته‌های آزمایشگاهی ما وقتی ارزش بیشتری پیدا می‌کنند که به خارج از شرایط آزمایش هم تعمیم داده شوند. یعنی باید مدعی باشیم که هرکس دیگری در هر زمان و مکان دیگری نیز از این آزمایش همین نتیجه را به دست می‌آورد. اما این ادعا قابل تشکیک است. تعمیم یک گزاره به کل اشیای موضوع بحث، «استقرا» نامیده می‌شود. اگر تمام حالت‌ها و شرایط یک گزاره بررسی شود، «استقرای تام» نامیده می‌شود. اما ما معمولاً به تمام حالت‌ها و شرایط دسترسی نداریم، بلکه نتایج یک مجموعه کوچک را به یک مجموعه بزرگ تعمیم می‌دهیم، لذا به این نوع استقرا «استقرای ناقص» گفته می‌شود. از آنجا که علوم تجربی پر از چنین تعمیم‌هایی است، به علوم تجربی «علوم استقرائی» نیز گفته می‌شود.

ما چگونه به ویژگی‌های عوامل نادیدنی پی می‌بریم؟ پاسخ این سؤال در یک گزاره عقلی دیگر نهفته است: «صفت اثر بر صفت مؤثر دلالت می‌کند.» برای روشن شدن این گزاره عقلی، اجازه دهید چند مثال بزنیم:

مثال ۱:

در درس علوم دوره ابتدایی، کار با آهن ربا را آموخته ایم و می دانیم که براده های آهن در مجاورت آهن ربا حرکت می کنند و آرایش خاصی به خود می گیرند. این آزمایش نشان می دهد که نیروی مغناطیسی آهن ربا قدرت به حرکت درآوردن بعضی از اجسام را دارد. در این مثال، «حرکت براده های آهن و آرایش خاص آن» همان اثر است و چیزی که باعث این اثر شده آهن رباست. لذا «آهن ربا» در اینجا همان مؤثر است. از این آزمایش، متوجه شدیم که «آهن ربا می تواند بعضی از اجسام را به حرکت درآورد». این همان صفتی است که به مؤثر آن نسبت داده می شود. در این مثال، ما از اثر (حرکت براده های آهن) و مؤثر (آهن ربا) درک حسی داریم و عقلاً به رابطه این دو پی می بریم.

مثال ۲:

وقتی سربویشی بر روی گیاه می گذاریم و گیاه پژمرده می شود، متوجه می شویم گیاهان برای رشد به نور خورشید نیاز دارند. در اینجا «شادابی گیاه» اثری است که «نور خورشید» یکی از عوامل مؤثر در آن است. لذا از این آزمایش «نیاز گیاهان به نور خورشید» نتیجه گرفته می شود.

مثال ۳:

وقتی یک کتاب علمی پربار را می خوانیم، متوجه می شویم که نویسندگان دانشمند است. کتاب در اینجا اثر محسوب می شود و علمی بودن و پربار بودن، صفات آن است. این کتاب نویسندگی دارد و این کتاب اثر اوست. حتی اگر نویسنده را ندیده باشیم، اما می توانیم از بار علمی کتاب به دانشمند بودن نویسندگان (مؤثر) پی ببریم.

مثال ۴:

وقتی ایرادی را در یک نرم افزار مشاهده می کنیم، پی می بریم که برنامه نویسی آن دچار خطا شده است. در اینجا اثر همان ایراد نرم افزار است و مؤثر آن برنامه نویسی است که آنها را تولید کرده است و خطا و بی دقتی، صفاتی است که به برنامه نویسی نسبت داده می شود.

مثال ۵:

وقتی نظم خاصی را در تردد خودروها مشاهده می کنیم، به این ویژگی می رسیم که آن شهر قانونمند است و قانون گذاران آن هوشمند هستند. نظم در تردد اثری است که به واسطه وجود قانون پدید آمده است. وجود قانون نیز دلالت بر وجود قانون گذار می کند. قوانینی که منجر به نظم شده اند بر هدف داری و هوشمندی قانون گذار یا قانون گذاران آن قوانین دلالت می کنند.

مثال ۶:

وقتی جریان الکتریکی از یک سیم پیچ عبور می کند، میدان مغناطیسی تولید می کند. در این مثال، «میدان مغناطیسی» اثر و «عبور جریان از سیم پیچ» عامل مؤثر آن است. ما هیچ کدام از این دو

را نمی بینیم، نه میدان مغناطیسی در حوزه حسگرهای ما قرار دارد و نه عبور جریان الکتریکی در سیم قابل مشاهده است. اما از طریق آثار آنها به وجود و ویژگی های آنها پی برده ایم. مثلاً آزمایش باتری و لامپ را انجام داده ایم و می دانیم جریان الکتریکی منجر به روشن شدن لامپ می شود و چشم ما به عنوان حسگر نور آن را دیده است. از سوی دیگر، ما حرکت آهن در مجاورت یک میدان مغناطیسی را تجربه کرده ایم. امروزه به خوبی می دانیم که پدیده های به نام امواج الکترومغناطیس وجود دارد که آثار بسیاری از خود بر جای می گذارد. حال آن که حواس ما فقط بخش ناچیزی از آن را دریافت می کند، ولی با روش های علوم تجربی، آثار این امواج و ویژگی های آن را بررسی کرده ایم و وسایلی ساخته ایم که نه تنها می تواند وجود این امواج را ثابت کند، بلکه امکان انتقال اطلاعات از راه دور را فراهم کرده است. آن قدر که بسیاری از ما در حالی از تلفن همراه خود استفاده می کنیم که توجه نداریم ارتباط تلفنی ما تحت تأثیر امواج الکترومغناطیس انجام می شود و لذا این امواج قابلیت انتقال اطلاعات را دارد.

مثال ها از این دست فراوان است، بنابراین دستیابی به صفات و ویژگی های مؤثر از طریق بررسی صفات و ویژگی های اثر، روشی پذیرفته شده و متداول در علوم تجربی است.

فرازهایی از خطبه‌های نماز جمعه

گر توکل می‌کنی، در کار کن...

خطیب: سید واثق حسینی

آیا می‌توانم تنها با نیت به سعادت دست یابم؟ یا تنها با انجام اعمال صالح؟ یا این که به چیزهای دیگری نیاز است؟

روایتی زیبا از امام صادق (ع) نقل شده که معانی دقیقی در آن نهفته است. ایشان فرموده‌اند: «هرکه چیزی را اراده کند الزاماً به آن دست نمی‌یابد.»

یعنی همه چیزهایی که در درون خود نیت می‌کنیم، لزوماً در بیرون محقق نمی‌شوند یا ممکن نیست آن‌ها را انجام دهیم. همچنین فرمودند: «و نه هرکه به چیزی دست یابد در آن توفیق پیدا می‌کند.» ممکن است چیزی را نیت کنم و توانایی انجام آن را نیز داشته باشم، اما آیا توفیق الهی نصیبم می‌شود؟ این نیازمند اخلاص از سوی بنده است تا خداوند عزوجل توفیق را بر او نازل کند، چراکه اخلاص و توفیق دو روی یک سکه‌اند و از هم جدا نمی‌شوند.

ایشان همچنین فرموده‌اند: «و نه هرکه به چیزی توفیق یابد آن را در جای درستش به کار می‌برد.» ممکن است توفیق انجام کاری را پیدا کنید، اما آیا آن کار در جای درست خود انجام می‌شود؟ اعمالی که انجام می‌دهید، آیا در جایگاه صحیح خود هستند؟

مثلاً ممکن است برای نماز جمعه توفیق پیدا کنید و در آن حضور یابید. نماز جمعه حج فراقست، گناهان را از جمعه‌ای تا جمعه دیگر می‌آمرزد و فضایل بسیاری دارد. کافی است بدانیم نماز جمعه همان نماز وسطاست که خداوند به آن سفارش کرده است و نیز ارتباطی با قائم (ع) دارد، چراکه حقیقت آن نمایانگر ولایت قائم (ع) است. اما آیا صرف حضور در نماز جمعه، برای شما عملی خواهد بود که شما را در آخرت از سعادت‌مندان کند؟

«و نه هرکه توفیق یابد آن را در جای درستش به کار می‌برد.» سپس امام (ع) فرمودند: «هنگامی که نیت، توانایی، توفیق و به هدف رسیدن با هم جمع شوند»، یعنی شما نیتی کنید، توانایی انجام آن را داشته باشید، آن را انجام دهید و در عمل موفق باشید و به هدف موردنظر برسید. در این صورت چه می‌شود؟

امام (ع) فرمودند: «اینجا سعادت کامل می‌شود.» ببینید امام (ع) چه معنای دقیقی را بیان می‌کند.

اکنون می‌دانیم که [چرا] امیرالمؤمنین (ع) فرمودند سعادت به معنای کامیابی نزد خداوند سبحان و انجام اعمال صالح است. اما حقیقت این است که نه هر عملی که انجام می‌دهید و نه هر عملی که از شما صادر می‌شود، مقبول است، بلکه اعمالی که نزد خداوند پذیرفته و در نامه حسنات شما ثبت و ضبط می‌شوند، همان‌هایی است که نتیجه آن‌ها سعادت در دنیا و آخرت خواهد بود.



تاریخ انتشار: ۲۰-۵-۱۴۰۱/۰۲/۳۰؛ ۲۰۲۲-۵-۱۴۰۱/۰۲/۳۰

مهم ترین خبر جهان!

سید احمد الحسن ظهور کرد.

ای شیعیان و دوستان اهل بیت (ع)!

فرستاده امام مهدی و دعوت کننده به سوی او، یمانی موعود،

سال هاست که منتظر شماست.

ای یهودیان!

فرستاده ایلیا آمده است.

ای مسیحیان!

تسلی دهنده و فرستاده مسیح آمده است.

ای اهل سنت!

آن مهدی که در آخر الزمان متولد می شود، اکنون در میان ماست.

ای تمام آزاداندیشان و اهل علم در زمین!

منجی بشریت با سندی از علم و شگفتی ها آمده است.